

## زنجان در جنگ بین‌المللی دوم ۱۳۸۱ش / ۱۹۳۹م - ۱۳۲۴ش / ۱۹۴۵م

ذبیح‌الله شاه محمدی

دربارهٔ حوادث و وقایع زنجان، به‌ویژه در دوره‌های بحرانی قاجاریه، مشروطیت و جنگ جهانی دوم، متأسفانه منابع و مآخذ مستند و مستدل چنان اندک و ناچیز است که بررسی همان مدارک، جوینده را نه تنها به هدف خویش رهنمون نمی‌شود چه‌بسا با ارائهٔ گزارشهای ضد و نقیض و اسنادهای بدون مستند، وی را در تجزیه و تحلیل‌های نادرست و باورهای غیرمنطقی سردرگم کند یا از قصد و نیت خود منصرف گرداند.

در وقایع تأمل‌انگیز و حیرت‌آور چون فتنهٔ باب در زمان ناصرالدین شاه، حوادث ثبت‌شدنی و قابل تعمق انقلاب مشروطیت و کیفیت برخورد مردم این سامان با آن، اشغال خصمانهٔ متفقین در جنگ جهانی دوم و تسلط سیاسی و نظامی و اجتماعی روسها بر این استان همسو با استیلای یاران آن روزشان بر سراسر ایران - تشکیل و تکوین فرقهٔ دموکرات زنجان و سرانجام بحث‌انگیز آن و پیامدهای همهٔ این وقایع بزرگ و ماجراهای تاریخی جز چند مأخذ و منبع مکتوب ناقص و غیرقابل اعتماد، مرجع و مرکز اطلاعات و اسناد دیگری در دسترس نیست، متأسفانه همین چند مأخذ نیز بر روال ذکر وقایع زمانهای مربوط به آن عاری از پژوهشهای علمی و تحقیقاتی اصولی



و متعارف امروزی است قطعاً چنین نوشته‌ها و آثاری نیز روشن‌گر حقایق و بیانگر تحلیلهای درست نخواهد بود.

البته نتیجه‌گیری حقیقی نیز محال است فی‌المثل، دربارهٔ فتنهٔ بابیه در زنجان جز یکی دو نوشته تاریخی مانند *ناسخ‌التواریخ* مأخذ قابل اعتمادی نداریم<sup>۱</sup> و نیز دربارهٔ وقایع مشروطیت و حال و هوای مردم این خطه در بحران حملهٔ مشروطه‌خواهان و یفرم‌خان، ماجرای اسارت مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی مشهور به «حجت الاسلام» جز چند مورد ناقص و غیرقابل اعتماد، اسناد و مدارک معتبری نمی‌بینیم.<sup>۲</sup> همچنین در ماجرای تسلط دموکراتها بر زنجان در ۱۳۲۴ نوشته و اثر مکتوبی که به قلم محققان و ناظران و نویسندگانی از مردم زنجان باشد وجود ندارد؛<sup>۳</sup> یعنی محقق و نویسنده‌ای که خود شاهد ماجرا بوده باشد. دلیل و علت این فقر اسناد نیز جز این حقیقت مسلم نیست که در دورهٔ قاجاریه و اوایل مشروطیت ناکام، قریب به یقین اهل تحقیق و قلم این خطه معدود و محدود به چند نفر بوده و تعدادی از همین عدهٔ معدود نیز رغبتی به ثبت وقایع نداشته‌اند و آن عده هم که چنین همتی داشته‌اند تنها به ذکر خاطرات و حال و احوال خود و اطرافیان پرداخته‌اند و این یادداشتهای نیز نصیب وارثانی محتاط و محافظه‌کار گشته است و آنان به ملاحظات اجتماعی و خانوادگی و روابط دور و نزدیک با حکومت و برتر از همه مصلحت خویش را در نهفتن و نگفتن دیده‌اند و به طبع و نشر آن خاطرات اقدام نکرده‌اند.

ما از شهریور ۱۳۲۰ تا آذرماه ۱۳۲۵ رقصهای لزگی و قزاقی سالدتهای روسی و همگامان آنان را در خیابانهای زنجان تماشا کرده‌ایم، یکی دو سال کاروانهای تسلیحاتی متفقین را در جاده‌ها و راه‌آهن این استان نظاره نموده‌ایم. یک سال هم جنگ و گریز و افت و خیز و شوق و پرهیز گروههای متخاصم فدائیان دموکرات و پارتیزانهای محلی تمام زندگی فکری و اجتماعی و سیاسی ما را در حیرت و انتظار و ترس و دلهره فرو برده است. اما امروز پس از نیم قرن، شرح این وقایع را به قلم کسانی می‌خوانیم که در آن بحرانها در تهران غرق ناز و تنعم بودند و مانند ما شاهد آنها نبوده‌اند و وقتی که به مجله‌ها و کتابها و روزنامه‌ها روی می‌آوریم می‌بینیم که مخبران و مدیران و نویسندگان وقتی دوربین به دست تصور در جیب به زنجان آمده‌اند که توفانها فرونشسته و آنها از آسیاب افتاده است. حال تصور فرمایید چنین نوشته‌هایی که محصول شنیده‌ها و اظهارنظرهای



متفاوت و احیاناً زاینده اغراض و منابع گروهها و جناحهای مختلف سیاسی آن روزگار بوده است تا چه حد می‌تواند ارزش تحقیقی و مطالعاتی داشته باشد؟<sup>۴</sup>

بارها شاهد بوده‌ام که اغلب دانشجویان علوم انسانی برای یافتن مأخذ معتبر جهت تهیه و تنظیم پایان‌نامه تحصیلی یا مقاله‌ای تحقیقی در این خصوص، روزها و هفته‌ها به کتابخانه‌ها و اهل فن مراجعه کرده و ناامید برگشته‌اند یا حاصل جستجوی آنان جز آشنایی با چند سیاحتنامه جهانگردان خارجی مثلاً سه سال در میان ایرانیان یا خاطرات احتشام السلطنه چیز دیگری نبوده است.

از آنجا که بر اهل قلم فرض است تا مشاهدات و مطالعات و خاطرات خود را بنویسند آنچنان که جانب حق‌گویی ملحوظ باشد و مبتنی بر احساسات شخصی نباشد و از صداقت و صراحت عاری نگردد تا آیندگان از گذشته این سامان بی‌خبر نباشند، ما نیز یادداشتهای متراکم و متعدد خویش را از دهها کتاب و مرجع مختلف با عنایت به تطابق این وقایع با مشاهدات خویش می‌آوریم تا آنکه به‌رغم نقص و کاستیهایی که دارد، قابل بررسی و مطالعه محققان محترم باشد.

\*\*\*

اوایل شهریور ماه ۱۳۲۰، تابستان معتدل زنجان، اندک اندک کوله‌بار گسترده خود را از دشتهای سبز و دامنه‌های باصفای زنجان برمی‌چید. باغهای سرسبز و خرم زنجان‌رود همچنان در پیرایه‌های بهاری خویش رنگ و نکتهی دلپذیر داشت و کشتزارهای رنگارنگ پیرامون شهر کوچک زنجان چون عروسان به خانه بخت‌رفته جلوه‌های فریبنده خود را همچنان در چشم و دل عاشقان طبیعت فرومی‌ریخت.

آن روز قسمتهای شمالی شهر، بالاتر از میدان ارتش و مجتمع اداری، مسکونی نبود و شمال‌غربی و قسمت غرب به زمینهای امجدیه، استادیوم ۱۵ خرداد، باغ حسین‌آباد و پمپ بنزین ابتدای جاده تبریز محدود می‌شد و جنوب شهر را گسترده باغهای تره‌بار و میوه و سبزی‌کاریهای پر عطر و بو چون مخملین کمربندی پوشانده بود در حالی که راه‌آهن تهران- تبریز دو سال بود این فرش زمردین را دو تکه کرده و تلق و تلق حرکت چرخهای واگنها با سوت تمدن‌آور! لکوموتیوها بر این کناره‌های زنجان‌رود حال و هوای دیگری می‌بخشید.<sup>۵</sup>



سحرگاه چهارم شهریور درست در لحظاتی که دامن زربفت خورشید گرد طلایی خود را بر قلل کوهها و سرشاخه‌های چنارها و مآذنه‌های مساجد می‌تکاند و بر آنها رنگ و جلای دلفریبی می‌بخشید، غرش چند هواپیما در آسمان غرب زنجان چشم و گوش زنجانیان را به خود معطوف گردانید و چند لحظه بعد یک هواپیمای دوباله در زمینهای امجدیه درست در میدان فعلی استادیوم پانزده خرداد امروز بر زمین نشست و چند دقیقه دیگر، دو هواپیمای همانند در کنار آن جای گرفتند و خلبانهای خسته و نگران در میان بهت و انتظار مردم از آنها پیاده شدند و با استقبال گرم مردمی، که از آن محلات خود را به آنجا رسانده بودند، روبه‌رو گشتند. شعله‌های ویران‌کننده جنگ جهانی دوم دامنه خود را به کشورمان کشانده بود به یک سند توجه کنیم: «ساعت ۳ بامداد ۲۶ اوت ۱۹۴۱م/ چهارم شهریور ۱۳۲۰ش سیزده فرزند هواپیمای دوباله هنگ دوم هوایی ایران در تاریکی موتورهای خود را برای پرواز از فرودگاه تبریز، به‌کار انداختند. هواپیماها، یکی پس از دیگری، غرش‌کنان از باند فرودگاه به‌سوی آسمان حرکت کردند سرهنگ شیبانی نخستین هواپیما را هدایت می‌کرد. هریک از خلبانان سرعت موتورش را طوری میزان کرد که ارتفاع بگیرد و از برخورد با کوههای پیرامون تبریز اجتناب کند. اندکی پس از طلوع آفتاب هواپیمای سرهنگ شیبانی به سلامت در فرودگاه زنجان، ۲۲۰ کیلومتری شرقی تبریز، به زمین نشست، چند دقیقه بعد دو هواپیمای دیگر در آنجا فرود آمدند. شیبانی در جستجوی دو هواپیمای دیگر، با دقت، به آسمان می‌نگریست ولی آنها هیچ‌گاه پیدا نشدند چون خلبانهای آن دو، هواپیماهای خود را به کوههای جنوب تبریز زده و سرنگون شده بودند ولی خودشان به‌طوری معجزه‌آسا نجات یافته بودند و بعدها به تهران رسیدند.

شیبانی که متوهم بود که شورویها به عزمیت آنها پی خواهند برد و تعقیبشان خواهند کرد با شتاب هواپیمایش را پر از سوخت کرد و به‌سوی تهران پرواز نمود. چند لحظه بعد یک هواپیمای شوروی پیدا شد و فرودگاه زنجان را بمباران کرد و در عین حال، نزدیک‌ترین شهر به تهران، یعنی شهر بی‌دفاع قزوین را نیز بمباران کرد»<sup>۶</sup>.

پس از پرواز هواپیمای سرهنگ شیبانی به‌سوی تهران، مردم وحشت‌زده زنجان شاهد حملات ساعت به ساعت هواپیماهای روسی بودند که بعضی با انداختن بمب و بعضی دیگر با



پخش اعلامیه‌هایی به زبان ترکی و فارسی آغاز یک دوره پرتلاطم تاریخی را به مردم کشورمان اعلام کردند.

آن روزها، شهر ما نه پادگانی داشت نه پناهگاهی، نه نیروی مدافعی در شهر بود و نه ستاد یاری‌رسانی، و نه حتی مقام مسئولی که مردم را از کم و کیف این مصیبت غیرمنتظره آگاه گرداند. نیروی مسلح زنجان محدود می‌شد به چند افسر شهربانی و تعدادی پاسبان (آجان) که در نظمی خدمت می‌کردند و تعدادی امنیه که در پاسگاه‌های روستاها انجام وظیفه می‌نمودند<sup>۷</sup> (ژاندارمری). اکثر مردم شهر درباره علت حمله شوروی اطلاعی نداشتند و پیش‌بینی فرضی درباره روزهای آینده هم از حدس و گمان و توهم فراتر نمی‌رفت. دلیل این امر آن بود که رسانه‌های گروهی به آن صورت که امروز می‌شناسیم در اختیار همگان نبود. اگرچه پخش برنامه‌های رادیویی از ۱۳۱۹ (یک سال قبل) آغاز شده بود متأسفانه به همین جعبه خبرگیر و خبررسان جز چند خانواده مرفه و متمکن، دیگر خانواده‌ها دسترسی نداشتند. بدیهی است نداشتن رادیو معلول فقر مادی یا فرهنگی نبود یکی از علل آن، نبود جریان برق در شهر بود<sup>۸</sup> که جز چند خانواده، به آن عالم تکنیک و تجدد گام نهاده بودند و علت دیگر هم دید منفی بعضی سرپرستان خانواده‌ها بود که تاحدی به رادیو با نظر اکراه و تله شیطان می‌نگریستند، تنها وسیله خبررسانی که در زنجان مشاهده می‌شد توزیع چند شماره از روزنامه اطلاعات بود که با همت مرحوم حاج علی‌اکبر شیشه‌چیان، مدیر موسسه مطبوعاتی و چاپخانه توانا در خیابان فردوسی، توزیع می‌شد و این روزنامه هم اطلاعاتی لازم و ضروری به خوانندگان نمی‌رساند و با آنکه رضا شاه و دولت منصورالسلطنه هفته‌ها بود که در برابر اولتیماتومهای مکرر شوروی و انگلیس مبنی بر اخراج آلمانیها از ایران در اضطراب و تشویش قرار و آرام نداشتند یکی، دو ساعت برنامه‌های خبری رادیو و عنوان خبرهای اطلاعات تنها به تشریف‌فرمایی‌ها و انتصابات و مجالس و تشریفات گردانندگان نظام حاکم محدود می‌شد و خفقان شانزده ساله نظام مانع از آن بود که مردم ایران از سرنوشت تلخی که در راه بود آگاهی یابند.

ساعتی از پرواز هواپیماهای ایرانی نگذشته بود که غرش هواپیماهای ارتش سرخ در آسمان زنجان ترس و وحشت و اضطراب مردم را دو چندان کرد. مغازه‌ها، بازارها، ادارات دولتی،



سازمانهای ملی و اجتماعی برای در امان ماندن از حملات هوایی تعطیل شد و کارکنان و مغازه‌داران و بازاریان با شتاب خود را به خانواده‌های خویش رساندند و با خرید اندک توشه‌ راهی از نان و پنیر و میوه، قند و چای و سیگار، خانه و سامان خود را به خدا سپردند و راهی روستاها و باغهای پیرامون شهر گشتند.

در آن روزگار، خودروهای سواری دو سه دستگاه بیشتر نبود که آنها هم به یکی دو خانواده تعلق داشت و کامیونهای باری از بنگاههای بحرینی و انگورانی برای حمل بار به تهران و تبریز و رشت در تردد بودند بنابراین، هجرت خانواده‌ها جز با پای پیاده و چارپایان ممکن نبود. روستاییان خانواده‌ها را با آغوش باز می‌پذیرفتند.

از همان روز اول حمله نیروی هوایی ارتش سرخ، پخش اعلامیه‌های تبلیغاتی روسها به زبانهای ترکی و پارسی و روسی آغاز شده بود، اعلامیه‌هایی که تهدید و تحیب، وعده و وعید، خشم و محبت در آنها آشکار بود و خلاصه همه این نوشتارها و اعلامیه‌های پرنده جز این نبود که ایرانیان، برادران، اتحاد جماهیر شوروی بهترین دوست شماست، ما حافظ استقلال و موجودیت ایران خواهیم بود، آلمان فاشیستی درصدد نابودی همه ملت‌ها از جمله میهن شماست، جاسوسان هیتلر در سراسر ایران توطئه‌های وحشت‌انگیزی برای مردم ایران چیده‌اند که سربازان ظفرمند شوروی بر این توطئه‌ها با گلوله‌های آتشین پاسخ خواهد داد و...

خوشبختانه اکثر بمبهای روسی در اطراف شهر منفجر می‌شد و تلفات جانی جز یکی دو نفر نبود و خرابیها نیز به چند مغازه و خانه محدود می‌شد و شهر شبانه‌روز آرام و ساکتی را می‌گذرانید با توجه به هجرت اکثریت مردم به روستاها و تعطیلی تمام مراکز اجتماعی و اقتصادی و اداری البته پس از استقرار متفقین در ایران و آغاز مذاکرات رسمی و غیررسمی با دولت شوروی مشخص شد هدف عمده شورویها از حملات هوایی به شهرها در واقع، سرعت بخشیدن به روند عبور پیاده نظام و قوای موتوریزه از شهرها و مسجّل ساختن تسلیم بدون قید و شرط رضاشاه و سرانجام برقراری ارتباط مستقیم با یاران متفق در آن سوی اقیانوسها بوده که امید معقولی برای درهم شکستن حملات سهمگین آلمانیها به شرق شوروی و احتمال حمله به قفقاز از سوی آلمان به نظر می‌رسید.



### تزلزل ارکان دیکتاتوری

روز پنجم شهریور دولت منصور استعفا می‌دهد و بلافاصله محمدعلی فروغی مامور تشکیل کابینه می‌شود و شامگاه همان روز هیئت دولت را به رضاشاه معرفی می‌نماید.

روز ششم شهریور فروغی تصمیم دولت را مبنی بر ترک مقاومت در برابر نیروهای مهاجم متفق اعلام می‌کند و در همان روز، امریه ستاد جنگی مبنی بر خودداری از هر نوع مقاومتی به کلیه واحدهای ارتشی ابلاغ می‌شود در حالی که قبل از صدور و ابلاغ این امریه درهای بسیاری از پادگانها به روی سربازان و نیروهای آماده و مسلح گشوده شده بود و اکثر سربازان، پادگانها را ترک کرده و در جاده‌ها و بیابانها با وضع رقت‌باری به سوی شهرهای خود روانه شده بودند.<sup>۹</sup>

«قوای زمینی شورویها روز هفتم شهریور ماه، سه روز پس از بمباران به زنجان رسیدند. همان شب دولت‌های انگلیس و شوروی توافق کردند که نیروهایشان در قزوین، ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران، به همدیگر ملحق شوند.

صبح روز بعد ۲۹ اوت، هفت شهریور، ستون موتوریزه ژنرال نوویکوف از میانه به سمت جنوب شرقی به راه افتاد و به شهر زنجان رسید که هدف آن روزش بود. بر فراز این ستون، یک دسته هواپیمای بمب افکن شوروی گذشت و ساعت ده و نیم بامداد شهر بی دفاع قزوین را بمباران کردند.

بمب به یک مخزن نفت متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس اصابت کرد. پنجاه هزار گالن نفت را که می‌توانست مورد استفاده ارتش سرخ قرار گیرد آتش زد. انفجار بمب و آتش سوزی، اهالی شهر را دچار وحشت کرد و موجب شد که بسیاری از آنان به روستاهای اطراف بگریزند.<sup>۱۰</sup> وقتی مردم زنجان پس از آوارگی و دربه‌داری ناخواسته به شهر و دیار خویش بازگشتند زنجان حال و هوایی دیگر داشت. روسها، مراکز عمده نظامی و اجتماعی و آموزشی را به تصرف خود درآورده و ادارات دولتی، ایستگاههای راه‌آهن و دبیرستانها، پادگانها، کاروانسراهای بزرگ و حتی چند مهمانخانه محقر آن روزی به قرارگاه سربازان روسی تبدیل شده بود در حالی که شبانه‌روز تانکها، نفربرهای روسی از مرزهای غربی به سوی تهران در حرکت بودند و به ناچار از

زنجان می‌گذشتند و فرماندهان نیروی زمینی ارتش سرخ برای استقرار و جابه‌جایی نفرات خویش و سامان دادن آنان می‌کوشیدند و زنجانیان همچنان حیرت‌زده تماشاگر این صحنه‌ها بودند. آن روزها، هنوز آثار دردناک این اشغال خصمانه در زندگی مردم مشاهده نمی‌شد. آثار شوم و تفرقه‌افکنی چون قحطی، احتکار، دسته‌بندی‌های سیاسی که معلول نیت بعضی از پرورش‌یافتگان آن سوی مرز و حرص و آزمندی فرصت‌طلبان داخلی می‌بود، چهره ننموده بود و در حالی که طلیعهٔ جان‌بخش آزادی و رفاه اجتماعی در دلهای مردمی که بیست سال در اختناق و سلطهٔ دیکتاتوری به سر برده بودند سوسو می‌زد، نوید روزگاری خوش توأم با آزادی و حریت و عزت و سرافرازی مایهٔ تسلی و تشفی دلهای وحشت‌زده و پریشان مردم بود و به قول سعدی، «صولت برد آرمیده و اوان دولت ورد رسیده بود».

در شهر از آن قدرت و سطوت ماموران و حاکمان چکمه به پا و تفنگ به دوش خبری نبود. عزاداران حسینی از خرد و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد، در هر کوی و برزن به تعمیر و تزئین و نظیف مسجدها و تکیه‌ها و سقاخانه‌ها به شوق و ذوق بهجت‌خیزی مبادرت ورزیدند، دیگر، نه سواره نظامی بود که جوانان سیاه‌پوش را به صحرا بپراکند و نه پیادهٔ شلاق به دستی که شمعی را بر پای علمای بکشد.

آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد.

### زنجان پس از اشغال متفقین

از شهریور ۱۳۲۰ الی پایان ۱۳۲۵ در مدت پنج سال و نیم شهر ما و کل منطقهٔ زنجان و آذربایجان و کردستان شاهد وقایع و حوادث مهمی بود که در فصلی دیگر به بررسی آنها خواهیم پرداخت در اینجا به ناچار فهرست‌وار به این رویدادها اشاره‌ای مختصر و مفید خواهد بود.

۱- پس از کنفرانس تهران که با حضور سران متفقین (استالین- روزولت- چرچیل) در ۱۳۲۰ انجام شد و به عقد قرارداد سه‌جانبهٔ دول متفق انجامید و استقلال و تمامیت ارضی ایران به رسمیت شناخته شد و ایران به‌عنوان پل پیروزی کلیهٔ امکانات جغرافیایی و هوایی و زمینی و دریایی خود را در اختیار متفقین قرار داد زنجانیان همه روز شاهد عبور کامیونها و نفرهای آنان





بودند که سربازان هندی و انگلیسی و آمریکایی را از خلیج فارس به شوروی منتقل می‌نمودند و چون راه آهن زنجان به تبریز متصل نشده بود همه این نقل و انتقال‌ها از جاده‌ها و خیابانهای زنجان انجام می‌گرفت و یک روز هم نظاره‌گر اتوبوسهایی بودیم که اتباع آلمانی را از زن و مرد و کودک از تهران به مرز شوروی می‌بردند (و این بزرگ‌ترین بهانه روسها برای حمله به ایران بیان شده بود).

۲- قحطی و کمبود مواد غذایی از گندم و جو و قند و شکر و ... موجب شد، پدیده‌های ناگواری چون احتکار - گران‌فروشی، تعدی به حقوق شهروندی، در جامعه رواج یابد و اولیای امور برای تأمین معاش اکثریت مردم ناچار بودند با جیره‌بندی نان، قند، شکر از این فشار درآورد بکاهند. نویسنده خود شاهد بود که بربریهای نامآکول، شبانه در قسمت جنوبی اداره دارایی امروز، خیابان طالقانی، پخته و انبار می‌شد و سحرگاه با گاریها و چهارچرخه‌ها به مساجد محلات حمل و توزیع می‌شد و اوراق کوپنها نیز پاسخگوی این مضیقه‌ها نبود. فقر و گرسنگی، به‌ویژه اگر معلول تجاوز بیگانگان و خودیهای ستم‌پیشه باشد همواره انگیزه قیام و طغیان جوامع است. بی‌دلیل نبود که جمعیت آشفته و پریشان و عصبی چندین بار به انبارهای محتکران و تجار بی‌انصاف یورش بردند و آرد و گندم و جو و ... آنان را به باد یغما و تاراج سپردند.

۳- حزب توده بلافاصله پس از تبعید رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی (نه چندان خطرناک) ظهور کرد. ۲۷ تن از اعضای جوان‌تر پنجاه‌وسه نفری که در ۱۳۱۶ زندانی شده بودند در هفت مهرماه، سیزده روز پس از تبعید رضاشاه، در تهران گرد هم آمدند و تشکیل سازمانی سیاسی با عنوان بلندپروازانه حزب توده ایران را اعلام داشتند (*ایران بین دو انقلاب، یرواند آبراهامیان*) اگرچه از همان ۱۳۲۰ فعالیت تعدادی از مهاجران طرفدار شوروی معطوف تشکیل حزب توده در زنجان بود لیکن به‌نظر می‌رسد این فعالیت، محدود به یک زمینه‌چینی ناموفق بود و در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۰ جز اجاره یک ساختمان محقر و نصب تابلویی کوچک اثری از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی این گروه در زنجان مشاهده نمی‌شود و تقریباً از ۱۳۲۳ که کنگره حزب توده در تهران گشایش یافت نمایندگانی از زنجان شرکت کردند و فعالیت چشمگیر اعضای توده‌ای در شهر مشاهده و چند بار به زد و خورد و درگیری با افراد وابسته به خاندان ذوالفقاری منجر شد.



۴- سرانجام در ۱۳۲۴ فرقهٔ دموکرات آذربایجان در تبریز اعلام موجودیت می‌نماید و حزب تودهٔ زنجان نیز در همان هنگام وابستگی خود را به آن اعلام کرد و از سقوط زنجان در چهارم آذرماه همان سال تا انحلال فرقهٔ دموکرات آذربایجان در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ یک سال تمام، استان زنجان شاهد کشمکش و جدال مسلحانهٔ فدائیان دموکرات و چریکهای وابسته به هسته‌های مقاومت بود که به وسیلهٔ ارتش ایران- خانواده‌های ذوالفقاری- و اسلحهٔ حسن‌خان افشار یمینی ... سامان داده شده بودند. بررسی این وقایع نیازمند به تحقیق و اسناد قابل توجهی است.

۵- خوشبختانه تعدادی از همشهریان عزیز، که در آن سالها، از ۱۳۲۵-۱۳۲۰، در متن وقایع بوده‌اند و صرف‌نظر از منش و مراسمشان به نحوی حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین آن روزگار را ناظر و شاهد بوده‌اند هنوز در قید حیات‌اند و بر محققان فرض است که به‌خاطر کشف حقایق و روشن کردن زوایای تاریک تاریخ شهرمان از خاطرات و مشاهدات آنان بهره‌گیرند و پیش از آنکه خاکستر فراموشی و نسیان جمال حقایق را تیره گرداند یادگاری متقن و مدون از آثار فرهنگی این مرز و بوم به ارمغان آرند.

#### ماجرای فرقهٔ دموکرات در زنجان، آغاز و انجام یک قیام

در شمارهٔ نخستین فصلنامهٔ فرهنگ زنجان (خردادماه ۱۳۷۹) وقایع مربوط به حملهٔ روسیه به زنجان و تحول سیاسی و اجتماعی در ایران (شهریور ۱۳۲۰) به اجمال و درخور گنجایش صفحات این گرامی‌نامه انتشار یافت.

عنایات و توجهات همشهریان حقیقت‌جو و طالب روشنگری رویدادهای شصت سالهٔ اخیر دیارمان، نویسنده را انگیزهٔ دیگری شد که حوادث یک سال پرماجرایی دیگر از شهرمان را بازگو کند و در نهایت بی‌غرضی و بی‌نظری این وقایع، مورد بررسی تاریخی قرار گیرد. با نهایت تأسف باید گفت این وقایع قابل تعمق آنچنان در پردهٔ ابهام و توده ابرهای حب و بغض و اغراض ضد و نقیض است که پژوهش عالمانه و محققانه، عاری از خطا و لغزش و خالی از تسامح و تساهل نخواهد بود.



وقایع دردناکی که هنوز در نوشته‌های به‌جامانده از آن دوره و دوره‌های بعد، دو گروه مخالف هم درباره آن سخن بسیار گفته‌اند و از دو دیدگاه به نقد و تجزیه و تحلیل آن پرداخته‌اند.

۱- گروه نخستین نویسندگان چپ‌رو و بازماندگان طرفداران برقراری حکومت ملی که تحت عنوان «نهضت آذربایجان» و «قیام آزادی‌بخش آذربایجان» و «حکومت خودمختاری» رنگ و جلایی به آن داده‌اند و تا حد جنبشی رهایی‌بخش و قیامی حق‌طلبانه برای آن قلم زده‌اند.<sup>۱۱</sup>

۲- دسته دوم که بر این ماجرا با توجه به آغاز و انجام آن، سوانق و علائق گردانندگان آن به دیده زدوبندهای سیاسی و غفلت‌های اجتماعی و محرکات خارجی می‌نگرند و با عناوین «غایله آذربایجان»، «غایله پیشه‌وری»، «حکومت دموکراتها» از آن یاد می‌کنند.<sup>۱۲</sup>

مسلم است که دیدگاه هر دو جناح در تجزیه و تحلیل این حادثه تاریخی، مطابق با گرایش‌های قلبی و احساسی و مرامی نویسندگان آن خواهد بود. نویسنده این مقاله که با اتکا به دیده‌ها و شنیده‌های خود در آن سالها و تعمق در صدها کتاب و مقاله و با پرس و جوی متعدد از مطلعان و بازیگران صحنه‌های آن نمایشنامه دراماتیک نظری جز بیان واقعیت ندارد ناچار از این نکته است که:

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم      جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

#### موجب تشویق چیست؟

آنچه که در بررسی این ماجرا موجب تشویق و نگرانی نویسنده است دردی جانکاه است که معلول درک حقایق تلخی است که بعد از گذشت نیم قرن بر آشنایان به مسائل سیاسی و اجتماعی آشکار شده است. در این حوادث عاقبت‌سوز و دردانگیز که از آذرماه ۱۳۲۴ الی پایان آذرماه ۱۳۲۵ در منطقه گسترده‌ای برابر با خاک فرانسه - زنجان، آذربایجان شرقی و غربی، کردستان - رخ داده است هزاران نفر از همشهریان و مردم این منطقه وسیع خواه و ناخواه درگیر می‌شوند، دو گروه از همشهریان و هم‌میهمان در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند و با توپ و تانک و تفنگ در شهر و بیابان، در قتل کوهها و عمق دره‌ها، رو در روی هم و به روی هم آتشبازی می‌کنند.



مردانی که بر اثر تلقینات فریبنده سردمداران نهضت و به خیال رهنابانان و کشاورزان و رنجبران از مظالم مالکان، کارفرمایان، سرمایه‌داران، عمال حکومت جابر تهران و احیای زبان و فرهنگ قومی و ملی میلیون‌ها مردمی که در این منطقه ستم‌دیده زندگی می‌کنند در کسوت دموکرات و فدایی تفنگ بر دوش و فشنگ بر کمر یک سال تمام بر زندگی ساده و خانواده آرزومند خود پشت پا زده و پس از سالی نبرد و تلاش، آوارگی و غربت و زجر و حبس نصیبشان می‌شود و معدودی از آنان در جنگهای پارتیزانی و حمله ارتش نابود می‌گردند و گروه دیگری نیز با تجاهاول زیر لوای دفاع از میهن و مبارزه با تجزیه‌طلبی یا به دستور حکومت مرکزی و پایتخت‌نشینان مرفه یا احساس مسئولیت وجدانی و میهنی و حتی مذهبی با شعار «نصر من الله و فتح قریب» یک سال تمام آوارگی و مصایب جنگ و گریز بیابانی را به جان می‌خرند، دوستانشان به جوخه اعدام سپرده می‌شوند و خانواده‌هایشان در به‌در<sup>۱۳</sup> بسیاری از این دو گروه خود و فرزندان‌شان زنده‌اند و عکسهای تفنگ به دوششان بر دیوار خانه‌هایشان. نویسنده را این بیم عذاب می‌دهد که مبدا نکته‌ای به تقریر افتد که نمک‌پاش دل دردمند آنان یا بازماندگان‌شان گردد و به زبان حال گویند:

تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست      چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش

### سالهای تنگ و ننگ

از شهریور ۱۳۲۰ مقارن و هم‌زمان با شدت گرفتن مخاصمات بین‌المللی که استقرار قوای شوروی در سراسر شمال کشور و آذربایجان و زنجان موجب تحول چشمگیر و عظیم اجتماعی و سیاسی در ایران شده بود زنجان و زنجانیان نیز از این ناملایمات و مصایب برکنار نبودند خیابانهای خاکی شهر شبها و روزهای متمادی شاهد حرکت کاروانهای جنگی بود که سربازان هندی، انگلیسی، آمریکایی را از کناره‌های خلیج‌فارس تا مرز جلفا می‌رساند و راه‌آهن نوپای ایران سنگینی تانکهای عظیم و توپهای گول‌پیکر متفقین را تحمل می‌کرد.<sup>۱۴</sup>

تنگی معیشت، کمبود مواد خوراکی، از هم گسسته شدن تاروپود اقتصاد شهری و روستایی، عدم اعتماد به سرمایه‌گذاری و داد و ستدهای بین شهری و بین‌المللی دورنمایی از منظر فقر و



نکبت را پیش روی نهاده بود که با توجه به شایعات و پیش‌بینی‌های ضد و نقیض زندگی مردم صفا و آرامش توأم با امید نداشته باشد.

در تنها خیابان شرقی و غربی، تعدادی از مهاجران از روسیه برگشته<sup>۱۵</sup> چند رستوران و میخانه دایر کرده بودند که بیشتر عصرها، پاتوق افسران روسی بود و بعضی از این رستورانها علاوه بر (مسکرات) با ساز و آواز و رقص و پایکوبی از این مهمانان ناخوانده پذیرایی می‌کردند. شبانگهان در یکی دو نقطه شهر فیلمهای سیاه و سفید جنگی، قسمتهایی از جنگهای شهر به شهر روسها و آلمانها به نمایش گذاشته می‌شد.

اگر این سالها را من سالهای ننگ و تنگ خوانده‌ام بی‌مصدق نیست؛ تنگی از این نظر که از همان ۱۳۲۰ چهره کربه قحطی و کمبود مواد غذایی اولیه چون گندم، جو، برنج، قند، شکر، نمایان شد و سالهای ننگ از این دیدگاه که متأسفانه معدودی از هم‌میهنان فرصت طلب و سودجو از موقعیت سوء استفاده کردند و به اعمال زشت احتکار و قاچاق دست زدند و بر طرحی که متفقین برای آینده‌نگری جنگی و تاکتیکهای آشوب‌افکن خویش اندیشیده بودند مهر تأیید زدند و این قحط و غلا و زجر و بلا مختص زنجان نبود و از تمام شهرها حتی پایتخت آشوب‌زده خبرهایی از طغیان و بلوا که معلول فقر مواد غذایی و تنگی معیشت خانواده‌ها بود به گوش می‌رسید.

### عامل قحطی

وضعیت زشت و درهم گسستگی اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و فقدان ارتباط مستقیم بین شهرها و روستاها به جهت نبودن امکان حمل و نقل و وجود ناامنی، رکود واردات و صادرات، بالا رفتن تقاضای مصرف ارزاق عمومی در بازار، توجه به احتیاط متفقین و سوء استفاده محتکران در خروج مایحتاج عمومی از مرزهای کشور مخصوصاً از سرحدات خوزستان بحران عمیقی را در زندگی مردم سبب گردیده بود.<sup>۱۶</sup> عبارات فوق اگرچه به بعضی از علل قحطی اشاره می‌نماید ولی بیان‌کننده علت اصلی نمی‌تواند باشد مگر اینکه به اسنادی دست یابیم که برکنار از کلی‌گویی به روشن گرداندن علت واقعی یاری نماید.



### اذعان وزیر

در خاطرات سیاسی فرخ، که در همان سال وزیر داخله بوده است و مستقیماً امور (ارزاق کشور) را به عهده داشته می‌خوانیم<sup>۱۷</sup>: «قوای آلمان مثل سیل کوبنده و روبنده، استالینگراد را زیر رگبار حملات پی‌درپی خویش گرفته بود. دستگاه تبلیغاتی گوبلز<sup>۱۸</sup> مدام نوید می‌داد که کار روسیه شوروی تمام است و نیروی آلمان چند هفته دیگر به مرز ایران خواهند رسید. ارتش سرخ مردانه در مقابل حملات بی‌رحمانه آلمان مقاومت می‌کرد و آخرین نفرات خویش حتی جوانان تازه سال و پیرمردان را به خطوط اول جبهه می‌فرستاد. در این میان، مسئولان قوای متفقین عملاً احساس می‌کردند که ممکن است نیروی آلمان سد استالینگراد را درهم شکسته و با ضربات دیگری به قفقاز و پس از آن به ایران نزدیک شوند و متعاقب آن احساس منطقی و غیرمنطقی بود که تصمیم وحشتناکی برای نیروی فاتح در ایران گرفتند که در عین حال این تصمیم بزرگ‌ترین فلاکت و نکتب را نیز برای ایران دربرداشته است، قوای متفقین در ایران دست به خرید آخرین آذوقه ایران زده بودند که به محض نزدیک شدن نیروی آلمان به ایران همه خوار و بار جمع‌آوری شده را یکجا آتش بزند و ملتی گرسنه و بدبخت را در چنگال آلمانها رها نماید. آنها در واقع می‌خواستند قوای آلمان را در ایران به این وسیله ناتوان و سرگردان نمایند و به‌خاطر این تصمیم باکی نداشتند که میلیونها نفر از مردم ایران نیز در این نیرنگ جنگی نابود شوند».

بنده نمی‌خواهم بر نوشته این رجل سیاسی، که در بحبوحه قیام آذربایجان هم به استانداری آذربایجان آمد و ناکام برگشت، مهر تأیید بزنم اما ناچار از این نکته هستم که دیدیم و شنیدیم که در زنجان هم معدودی از محتکران از خدا بی‌خبر و فرصت‌طلبان از موقعیت باخبر، در خرید و احتکار و فروش گندم با واسطه و بی‌واسطه دست یازیدند و در تاریکی شب دور از چشم مردم قطحی‌زده و درمانده، به صدور گندم با کامیونهای سرپوشیده و واگنهای در بسته اقدام کردند و بیهوده نبود که در خیابان مسگرهای آن روز و سعدی جنوبی چند انبار محتکران به آتش کشیده شد و به تدریج صف مستضعفان قطحی‌زده و مستکبران زراندوز مشخص شد. دریغا که حق نام و نمک و حس صیانت حقوق شهروندی و همشهری‌گری مجال آن نمی‌دهد که ... سخن سر بسته گفتیم با حریفان ...<sup>۱۹</sup>



### جمال کوپن

زعمای شهر و خیراندیشان برای کمک به معاش مستضعفان و خانواده‌های درمانده به نشر و توزیع کوپن (کالابریگ) نان و قند و مایحتاج اولیه اقدام کردند و برای نخستین بار جمال نامبارک کوپن را زیارت کردیم.

نانواییها آرد و گندم در بساط نداشتند. در خیابان طالقانی انبار سیلوی آن روز به محل پخت و توزیع نان آن‌هم از اندوخته انبار اختصاص یافته بود و بربریهایی که شبانگاه پخت می‌شد سحرگاهان، بعد از نیم شبان بر روی گاری انباشته می‌گردید و هر گاری با تعدادی از زن و مرد و کودک تا محلات دور و نزدیک رهسپار می‌شد و بدیهی است توزیع این بربریها در مساجد محلات نیز با کشمکش و داد و قال همراه بود و این البته وضع نابسامان مستضعفان بود و بودند از همشهریان، مالکان و مالداران و گندم‌اندوزان که به «گندم آدم‌فریب» دسترسی داشتند و دستشان باز و کامشان شیرین بود و به قول سعدی در قحط‌سالی دمشق هنوز عشق را فراموش نکرده بودند.

### حزب توده در زنجان

سقوط حکومت استبدادی رضاشاه مجالی بود که گروههای سیاسی با عقاید و ایده متفاوت پای به میدان گذاردند و احزاب متعدد از چپ و راست و میانه‌رو و وابسته و مستقل در هر گوشه‌ای قد برافراشتند و حزب توده از اولین احزابی بود که با تعدادی از زندانیان سیاسی زندان قصر معروف به ۵۳ نفر فعالیت تکوینی خود را آغاز کرد.

اولین کنگره این حزب در مرداد ماه ۱۳۲۳ رسماً در تهران گشایش یافت و هدف برنامه خود را مشخص گردانید و بلافاصله کلویها و دفترهای خویش را در استانها و شهرستانها ایجاد کرد. در زنجان در حالی که سربازان شوروی در تمام مراکز اجتماعی و سیاسی تمرکز داشتند فعالیت حزب توده شروع شد. در کلویهایی که در چند نقطه شهر وجود داشت برنامه‌های تظاهرات، میتینگها و سخنرانیها تنظیم می‌شد و در هر ماه یکی دو میتینگ عمومی به مناسبتهای گوناگون در میدانهای شهر برپا می‌شد و فعالان این مراسم غالباً مهاجرانی تعلیم یافته و معدودی از مردم زنجان بودند که



شور و شوق آزادی و خاطرات ستم‌کشی سالهای استبداد آنان را به این حزب کشانده بود ولی آنچه از وضع اجتماعی شهر و روحیه مردم استنباط می‌شد این واقعیت بود که حزب توده در زنجان نمی‌توانست بدون یاری عوامل خارجی به قیامی مسلحانه و نتیجه‌بخش امیدوار باشد، چرا که این حزب، کارگران و کشاورزان را دو بازوی انقلاب می‌دانست در حالی که در زنجان آن روز به جهت نبودن کارخانه‌های بزرگ، کارگاههای گسترده طبقه کارگر به آن مفهوم که حزب توده در نظر داشت وجود خارجی نداشت جز کارخانه کبریت‌سازی که تعداد کارگران آن به هزار نفر هم نمی‌رسید. سندیکاهای کارگری و تشکیلات وابسته به آنها هرگز نتوانستند گروهی متشکل و منضبط و آگاه به مسائل مرامی و حزبی و سیاسی به‌سوی خود جذب نمایند.

بازوی دوم، یعنی طبقه دهقانان و کشاورزان به جهت عدم ارتباط دائم با شهر به‌خاطر نبود جاده و امکانات رفت و برگشت، اکثراً مسائل سیاسی بی‌خبر بودند. از طرفی، قریب به نود درصد این دهقانان و کشاورزان زیر نفوذ و فرمان مستقیم ارباب اراضی و خانها و فئودالهای بزرگ بودند و قطعاً توان آن را نداشتند دور از چشم مباشران خانها و کدخداهای تشکیلات حزبی بپیوندند آن‌هم حزبی که نخستین هدفش تار و مار کردن همان ارباب و خانها بود.

### تشکیل فرقه دموکرات

در همان ماههای سال ۱۳۲۴ که حزب توده در تهران و استانها به کشمکشهای سیاسی با دولتهای وقت و تحکیم موازین مرامی و حزبی خود پرداخته بود به ناگهان روز دوازده شهریور بیانیه تأسیس حزب یا فرقه دموکرات آذربایجان به دو زبان ترکی و فارسی در سراسر آذربایجان و زنجان منتشر شد و مردم زنجان با خواندن اعلامیه «دمکرات فرقه‌سی» متوجه شدند که باید در انتظار روزهای بحرانی و پرحادثه‌ای باشند. نکته جالب آنکه در این اعلامیه هنوز سخنی از خودمختاری و تجزیه‌طلبی به میان نیامده و در ماده اول آن تصریح شده بود که «به مردم آذربایجان آزادی داخلی، مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند»<sup>۲۰</sup> متأسفانه وقایع بعدی نشان





می‌دهد گردانندگان فرقه چنان از شوق حلیم در دیگ افتادند که اعلامیه‌های بعدی را با امضای «باش وزیر» و «مجلس ملی آذربایجان» و «دولت آذربایجان» منتشر ساختند.

### بانی فرقه دموکرات

قبل از آنکه به وقایع زنجان بپردازیم بیان این نکته ضروری است که بانی فرقه دموکرات سیدجعفر پیشه‌وری است که شرح حال و زندگی و فعالیت‌های سیاسی وی به‌ویژه سرانجام شوم زندگی و مبارزاتش نیازمند مقالی دیگر است. تنها باید اشاره کرد که این سید بچه خلخال در اقیانوس انقلاب روسیه پرورش یافته بود و زندان رضاشاه را تحمل کرده و از تبریز به نمایندگی انتخاب شد و اعتبارنامه‌اش تصویب نشده «جلسه‌ای با حضور مظفر فیروز، سید جعفر پیشه‌وری، در خانه قوام تشکیل شد و این عجب که چند روز پس از این ماجرا همه ما شنیدیم که صد هزار تومان از روسها پول گرفته و به‌طور ناگهانی به آذربایجان رفته است».<sup>۲۱</sup>



پرچم مبارزان و نیروهای مردمی زنجان بر علیه

دموکرات‌ها ۱۳۲۵



### ماجرای سقوط زنجان

وقتی در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۴ گردانندگان فرقه دموکرات، نخستین کنگره خلق آذربایجان را گشودند و تشکیلات این فرقه، در آذربایجان و زنجان به مسلح کردن افراد خویش پرداخت دولت مرکزی به ریاست حکیم‌الملک به نیکی می‌دانست که طرح تصرف شهرها را فرقه آغاز کرده است. به همین جهت، در ۲۵ آبان ماه یک ستون از قوای نظامی از تهران به طرف قزوین حرکت کرد و روز ۲۹ آبان ماه قوای شوروی مانع حرکت این نیرو شد و سرهنگ اسمیرنوف صریحاً به آنان اخطار کرد که باید متوقف شوند و تلاش دولت حکیمی و فعالیت علاء نماینده ایران در مجامع بین‌المللی نتوانست راهگشای این مشکل باشد.

با متوقف شدن قوای اعزامی در شریف‌آباد قزوین مسلم شد که شهرهای آذربایجان یکی پس از دیگری سقوط خواهند کرد چرا که در همان روز حرکت نیرو از تهران، پادگان سراب را دموکراتها تار و مار کردند و قبل از آن، شهر میانه در چهارم آبان ماه به تصرف آنان درآمد.

### چهارم آذر ۱۳۲۴ در زنجان

از اول آذرماه ۱۳۲۴ فعالیت دموکراتها برای تصرف زنجان تقریباً چشمگیر بود. آنچه راجع به وقایع چهارم آذر برای خوانندگان به‌ویژه برای همشهریان گرامی نقل می‌شود علاوه بر مشاهدات شخصی و گفته‌ها و شنیده‌های بعدی براساس اخبار مندرج در روزنامه‌های کشور در همان روزگار است و به جهت گریز از اطاله کلام وقایع آن روز فهرست‌وار به شرح زیر قابل توجه خواهد بود و بهتر است این نکته یادآوری شود که در آن سال، نگارنده دوازده سال داشت و در دوره ابتدایی دبستان شش کلاسۀ فردوسی به تحصیل مشغول بود. چنانچه در نقل اخبار و مطالب سهو و لغزش و حتی نکاتی ضد و نقیض به‌نظر برسد براساس همان عذر معفو خواهد بود.

۱- کمیته رهبری فرقه زنجان متشکل از چند نفر بود که همگی از خانواده‌های سرشناس زنجانی و با شرکت یکی از زندانیان سیاسی دوره رضاشاه مشهور به ۵۳ نفر عملیات آن روز را طراحی و رهبری کردند و جالب اینکه نام افرادی از مهاجران را در این کمیته نمی‌بینیم و همین کمیته چند



روز قبل به تبریز رفت و با فرقهٔ دموکرات آذربایجان هماهنگی‌های لازم را برقرار نمود و شاید دستورهای لازم را گرفت.

۲- صبح روز چهارم آذر، عده‌ای از دموکراتها به ایستگاه راه‌آهن یورش بردند و پاسبانان و نگهبانان را بدون زد و خورد خلع سلاح نمودند و شنیده شد که روز قبل، افسران و سرپرستان پایگاه راه‌آهن محل خدمت خود را ترک کرده و به تهران رفته بودند.

۳- دومین مرکز نیروهای انتظامی، حوزهٔ نظام وظیفه بود در دروازهٔ رشت جنب بیمارستان شفیعیه که این پاسگاه نیز بدون کوچک‌ترین مقاومتی تسلیم شد و سلاحها کلاً به‌دست مهاجمان دموکرات افتاد. ماجرای این حوزه یا پاسگاه ژاندارمری بسی جالب و خواندنی است. رئیس پاسگاه سروان جوانی است به‌نام بختیار و این همان بختیار است که پس از تسلط دموکراتها ماموریت یافت که با چریکهای ذوالفقاری در جنگهای چریکی با فداییان شرکت نماید ولی در شب قبل از آن، وقتی فرماندار (فهیمی) و محمود ذوالفقاری موقعیت شهر و دفاع از شهر را بررسی کردند گفت: «من حاضر نیستم جانم را به‌خاطر ایران به خطر اندازم» راست هم می‌گفت چون یکی دو روز پیش، ژاندارمها را برای جمع‌آوری مشمولان نظام وظیفه به روستاها فرستاد و در روز چهارم آذر سوار درشکه شد و دموکراتها بلافاصله وی را دستگیر کردند و لابد روز دیگر به‌خاطر این مسالمت و خیراندیشی آزاد شد و رفت تا روزی که درجهٔ سپهبدی را بر دوش زد و دستگاه مخوف ساواک را وحشت‌انگیزترین دژ مقابله با مردان و زنان آزادهٔ ایران قرار داد و بعد در حالی که دست و دامنش آلوده به خون و فساد و مغزش انباشته از طرحهای آنچنانی بود سر از خاک عراق در آورد و سرانجام گلولهٔ دست‌پروردگانش در همانجا به زندگی‌اش پایان داد.

سرکشان را فکند تیغ مکافات از پای شعله را زود نشانند به خاکستر خویش

۴- در بعدازظهر همان روز دموکراتها درصدد تصرف شهربانی بودند و نفرات خود را در سبزه میدان مستقر ساختند و معدودی از پاسبانان در پشت بام شهربانی و مناره‌های مسجد سید آماده دفاع شدند و ساعتی از دو طرف تیراندازی ادامه داشت. در این ساعت، بازار و مغازه‌های خیابانها تعطیل شد و مردم در خیابانها فقط نظاره‌گر ماجرا بودند. نزدیکی‌های غروب کماندان روسی به

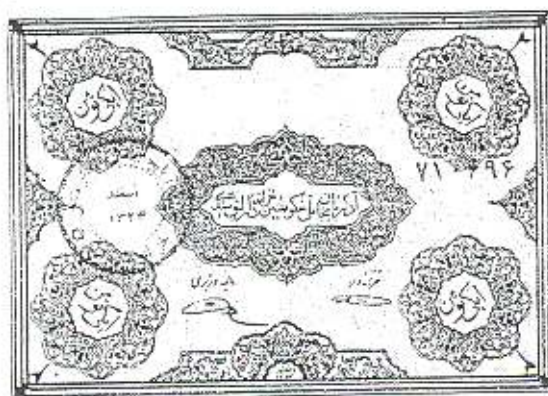
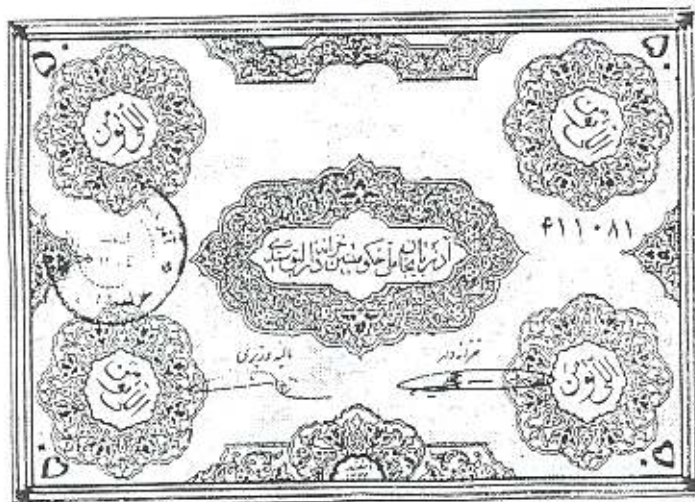


شهربانی آمدند و به یاور فاطمی افسر نگهبان، تکلیف کردند که شهربانی را تحویل دهد و تیراندازی را موقوف نماید.<sup>۲۲</sup>

۵- با تصرف شهربانی، فهیمی فرماندار در خانه‌ای پنهان شد و شهر کلاً در اختیار دموکراتها قرار گرفت. قابل ذکر است که در این روز از طرفین کسی مقتول و مجروح نشد و کمیته دموکراتها عملاً اداره امور شهر را به عهده گرفت و از فردای آن روز نمایندگان کمیته به دوایر و بانکها و سازمانهای دولتی مراجعه کردند و با گماردن افراد خود در رأس آن مراکز به رتق و فتق امور شهر پرداختند.

۶- شامگاه همان روز برادران ذوالفقاری از جاده همایون شهر را ترک کردند و از دستیابی دموکراتها در امان ماندند و همین چند نفر ذوالفقاری و یارانش بودند که هفته‌های بعد هسته مرکزی نیروی مقاومت و جنگهای پارتیزانی را علیه دموکراتها تشکیل دادند و با درگیریهای قبل از چهارم آذر ۱۳۲۴ بین افراد آن خاندان و دموکراتها وجود داشته مسلماً اسارت آنان عاری از قتل و شکنجه نبوده است. گو اینکه در انگیزه تشکیل این هسته‌های مقاومت آرا و نظریات ضد و نقیض فراوان است آنچه قطعی است امکان سازش و همکاری آنان با فرقه دموکرات همانند بعضی از خرده مالکان به هیچ وجه متصور نبوده است و فردای آن روز هم دیدیم که کل خانه‌های ذوالفقاری‌ها به تصرف دموکراتها درآمد. تا ۲۵ آذرماه، روز بازگشت ارتش به زنجان و نزول پرطمطراق آنان و یارانشان به زنجان، به محل تمرکز ارگانهای مختلف فرقه مبدل شد.

۷- در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ پس از تسلیم سرتیپ درخشانی در تبریز و تسلط کامل فرقه به آذربایجان، انسجام فعالیتهای نظامی و سیاسی زنجان و آذربایجان تحت عنوان «حکومت ملی آذربایجان» مبین آن بود که طراحان اصلی این قیام، منطقه وسیع زنجان را به جهت وابستگی زبانی و فرهنگی و البته موقعیت استراتژی منضم به آذربایجان ساخته‌اند و همین مسئله در کنفرانسها و بده و بستانهای بعدی قوام با استالین و سادچیکوف و نیز گردانندگان فرقه با دولت مرکزی بحثها و حوادث جالبی را پیش آورد که ان شاء الله در فرصتهای بعد به آن می‌پردازیم.<sup>۲۳</sup>





## وقایع و اوضاع سیاسی و اجتماعی زنجان در یک سال تسلط دموکراتها

(آذر ۱۳۲۴ الی ۱۳۲۵)

با هر علت و کیفیت، همان‌طوری که در قسمت اول متذکر شدیم، در آذرماه ۱۳۲۴ تسلط دموکراتها بر زنجان و آذربایجان قطعیت یافت و روابط سیاسی و اداری این منطقه وسیع با حکومت مرکزی به حال تعطیل درآمد. از همان روزهای نخستین که گروههای مقاومت به سرکردگی خاندانها و مبارزان محلی، ذوالفقاری، اوریادی، سعیدی، محمدحسن‌خان افشار، یدالله‌خان بیگدلی (اسلحه‌دار باشی)، نصرالله‌خان مقدم، هدایت‌الله‌خان یمینی و ... تحرکات نظامی و چریکی خود را از روستاهای جنوبی زنجان تا همدان، خدابنده و میانه آغاز کردند دموکراتها نیز برای مقابله با آنان و نیز تحکیم موقعیت نظامی و پایه‌های تسلط خویش تلاش گسترده‌ای را شروع کرده بودند و برای این امر، تشکیل قشون ملی اولین گام آنان محسوب می‌شد که قانون آن نیز در تبریز به تصویب رسیده بود. در این قشون ملی، که عده‌ای از افسران فراری ارتش ایران در آن مشارکت داشتند، علاوه بر فداییان و اعضای مسلح فرقه، نظام وظیفه اجباری نیز معلول گردید و تعدادی از جوانان آن روز به خدمت سربازی اعزام شدند که البته خدمت سربازی آنان با فروپاشی فرقه بیش از چند ماه طول نکشید.

فداییان را بیشتر افراد داوطلب از روستاییان و مهاجران یا اشخاصی که به دلایل خاصی به این فرقه گرایش داشتند تشکیل می‌دادند و در ابتدا لباس و درجه و اسلحه مناسب و یکنواخت نداشتند و چند ماه طول کشید که تشکیلات نظامی آنان سر و سامانی بگیرد و این فداییان ملزم و موظف بودند که علاوه بر حفظ امنیت منطقه، در قراء و روستاهای جنوبی با گروههای مقاومت در جنگ و گریز باشند و مردم زنجان بارها شاهد بودند که دسته‌های فدایی در خیابانهای شهر پس از یک رژه و بدرقه سرکردگان فرقه، عازم جبهه می‌شدند و هر از چندگاهی نیز شایعه دستگیری محمود ذوالفقاری در شهر، مردم را مشغول می‌کرد و بعد هم تکرار همان حمله‌ها و شایعه‌ها. از سرود حماسی فداییان این فرازا به‌خاطر دارم که نقل آن خالی از لطف نیست:

وطن یولوندا قربانیق بیسز  
دشمن یوردوق باسدیق قانا  
سلام آنامیز، آذربایجانا آذربایجانا

یاشاریق یاشا، رهبریمیز  
گیردیق میدانا مردردانا  
هر داغدا، داشدا، ظفرله یازدیق



### قشون ملی

همان‌طوری که در سطور پیش خواندیم تشکیل قشون خلق آذربایجان برای دفاع از حکومت ملی از نخستین فرقه دموکرات آذربایجان بود که حکومت ملی، در اجرای تصمیم مجلس ملی به این کار اقدام کرد. هسته اصلی این قشون ملی را افسران ارتش ایران تشکیل می‌دادند. و بدیهی است عمده اسلحه آنان عبارت بود از سلاحهایی که پس از تسلیم لشکر سه تبریز و لشکر چهار رضایه و سایر پادگانهای شهرستانها به دست آورده بودند و جنگ و گریز آذرماه ۱۳۲۵ نشان داد که آنها فاقد سلاحهای سنگینی چون توپهای دورزن، تانک زره‌پوش و هواپیما بوده‌اند؛ چرا که روسها چند روز قبل از آذرماه ۱۳۲۵ اسلحه‌های سنگین خود را از آذربایجان خارج کردند و در مقاومت اندک دموکراتها در میانه چنین مهمات جنگی مشاهده نشد.

لباس و درجه و تنظیمات قشونی نیز تشابه کاملی با ارتش شوروی داشت و علاوه بر افراد داوطلب استخدام در این قشون سربازان وظیفه نیز مجبور به خدمت سربازی در این قشون بودند و به یاد داریم که تعدادی از جوانان دیپلم آن روز به پادگانهای تبریز و رضایه اعزام شدند و با نام قزلباش مشغول بودند تا آن روزی که با فروپاشی فرقه، کوله به پشت و کلاه در مشت به زنجان برگشتند.

### امنیت شهر

دموکراتها به اقلیت شهر اهتمام تام داشتند شاید براساس همین برنامه بود که در همان ماه اول تسلط خود دو نفر از زندانیان سابقه‌دار را در سبزه میدان به چوبه دار سپردند.<sup>۲۴</sup> چنین شدت عمل و چشم زخم‌گرفتنی موجبی بود که خاطیان، قاجاقچیان، محترکان و گران‌فروشان حساب کار به دستشان باشد و در آن یک سال، قحطی و تنگی و گرانی، که معلول بلافاصله هر نظام شهری است، مشاهده نشود.



### فعالیت‌های فرهنگی

تبلیغات و ارائه هدف‌های انقلابی و سعی در آرمانی کردن برنامه‌های فرقه با فعالیت گسترده فرهنگی فرقه آغاز شده بود. معلمان و دبیران موظف بودند که از کتابهای فارسی کمتر استفاده نمایند و زبان ترکی را در همه زمینه‌ها جایگزین کنند، رادیو تبریز، تشکیلات نظامی و فرهنگی، میتینگها، تظاهرات و سخنرانیهایی اجباری بود.

روزنامه *آذربایجان* در تبریز و در تمام آذربایجان و زنجان منتشر می‌شد و تا آخرین روزهای حیات فرقه، انتشار آن ادامه یافت. روزنامه *آذر* در قطع کوچک‌تر در تنها چاپخانه زنجان، چاپخانه توانا، به چاپ می‌رسید. مدیر چاپخانه و این مؤسسه مطبوعاتی حاج علی‌اکبر شیشه‌چیان بود که کلیه امور طبع و نشر دوایر دولتی و ملی را به عهده داشت و مدیر و سردبیر *آذر*، جوان پراحساس و پرشور و حال آن روز منوچهر سعید وزیری بودند. سعید وزیری پس از ماجرای فرقه دموکرات، فعالیت‌های مطبوعاتی خود را ادامه داد و بینش سیاسی و توانایی قلمی و پشتکار حرفه‌ای وی موجب شد در جامعه مطبوعاتی جلوه خاصی پیدا کند و سالها سردبیری *مجله اطلاعات هفتگی* را عهده‌دار باشد.<sup>۲۵</sup>

### مدنیت ایوی (فرهنگسرا)

دموکراتها برای تحکیم موقعیت مبانی حزبی و تغییر دیدگاههای مردم زنجان نسبت به فرقه، تلاشهای گسترده‌ای را در زمینه‌های فرهنگی انجام می‌دادند. تشکیل خانه مدیریت که در واقع مرکز تجمع هنرمندان، صاحبان ذوق و اصحاب شعر و موسیقی و تئاتر و نقاشی ... بود در خانه مسکونی محمد ذوالفقاری، عظام السلطنه، واقع در خیابان طالقانی از آن جمله بود که در آن، چند گروه از جوانان مستعد بدون گرایشهای حزبی تنها برای شکوفایی استعدادهای نهفته خود در آن گروه فعالیت داشتند «شاعران مجلسی»، «کلوپ تئاتر و نمایش» و «کلوپ موسیقی» کارآمدترین فعالیتها را ادامه می‌دادند.<sup>۲۶</sup>

شاعر مجلسی، با سرپرستی مرحوم برهان‌السلطنه دارایی توانسته بود قریب سی نفر از شعرای زنجان را در آن مدت حاضر کند و به نقد و بررسی اشعار آنان و نیز تشویق و تجلیل از





خود شاعران چند ماهی ادامه دهد. کلوپ تئاتر و موسیقی، در همان مدت اندک توانست چند نمایشنامه همراه با کنسرت‌های محلی و آذربایجانی در زنجان و میانه به اجرا درآورد و آخرین برنامه نمایش و کنسرت این گروه مقارن حملات ارتش به میانه و قیام مردم تبریز علیه دموکراتها بود که هنرمندان ساز و تنبک به‌دست، به گوشه مسافرخانه خزیدند و پیش از آنکه نوای ساز و طرب آنان از رادیو تبریز و صحنه‌های سالنها به گوش مردم تبریز برسد صدای گلوله‌های توپ و تانک در قتل کوه‌های قافلانکوه پیچیده بود.<sup>۲۷</sup>

### اعدام شب چهارشنبه‌سوری

از وقایع اسفانگیز و تامل برانگیز سال ۱۳۲۴ اعدام چهار تن از ساکنان شهرمان بود که اکثریت مردم شهر زنجان را متأثر کرد و این چهار تن عبارت بودند از: حاج علی‌اکبر توفیقی، ادوارد آتوری، حسینعلی نامی، کدخدای روستای چپر و مهدی‌قلی شاهرخی. اعدام آنان در آخرین سه‌شنبه سال ۱۳۲۴ و هنگام غروب و در محوطه کارخانه کبریت انجام گرفت اگرچه در سال ۱۳۲۵ نیز چهار تن از چریک‌های ذوالفقاری به‌دست دموکراتها اعدام شدند با توجه به اینکه چهار نفر اول، مبارزه مسلحانه با دموکراتها نداشتند و فراری نبودند و حکم محکمه‌پسندی ارائه نشد اعدام آنان سالها به بحث و اظهارنظرهای گوناگون انجامید.

مرحوم حاج علی‌اکبر توفیقی، که از جمله بازگشتگان آن سوی ارس بود، علاوه بر همتی که به تأسیس مدرسه توفیق داشت سالیانی در سمت شهردار زنجان «رخت‌شویخانه» و «سلاخ‌خانه» را بنا کرد و در همان سمت در تأمین بهداشت و آبادی و بازسازی معابر گذرگاهها کوششی به‌سزا داشته است. در انگیزه دموکراتها در اعدام وی نظریات ضد و نقیضی وجود دارد که در این مقال جای بحث آن نیست.

ادوارد آتوری تنها دندانپزشک تحصیل‌کرده شهر بود از مردم رضاییه که پس از فراغت از تحصیل در زنجان سکونت اختیار کرده بود و بنابه روایت مرحوم امیر اصلانی - از همکاران و یاران وی - ادوارد اهل سیاست و گرایشهای عقیدتی نبود و تنها جرم وی روابط نزدیک و دوستانه او با خاندان ذوالفقاری محسوب می‌شد که دموکراتها به او انگ جاسوسی زده بودند.



مهدی‌قلی شاه‌رخ و حسینعلی کدخدای چیر که اولی دادیار دادگستری و دومی از رعیت‌های ذوالفقاری بوده‌اند اتهامشان همانند اتهام ادوارد بوده است.<sup>۲۸</sup>

### جنگهای محلی

به پایان بردن ماجرای فرقهٔ دموکرات در زنجان بدون اشاره به جنگهای چریکی در این منطقه، دور از روش وقایع‌نگاری است و حتی چشمگیرترین فراز قابل انتقاد به حق منتقدان خواهد بود، که نه حادثه‌ای خرد بود و نه بدون پیامدهای پریاهو. از سوی دیگر، مگر نه اینکه مبارزان هر دو جناح اکثر زنجانی بوده‌اند و جای پایشان را در حوادث اجتماعی و سیاسی شهرمان دیده‌ایم و می‌بینیم. پیش از آنکه به این ماجرا پردازم ناچار نکاتی را برای خوانندگان عزیز جویای حال و هوای آن روزگار روشن گردانم، اول اینکه در این قسمت، از دو گروه متخاصم شناخته شده در شهرمان سخن می‌گویم که گروه اول به انگیزهٔ سیاسی و اجتماعی و ... یا تبعیت از یک ایدئولوژی دیکته شده از قدرتهای داخلی و خارجی و با هدف ریشه‌کن کردن بساط فئودالیسم، تکوین و ایجاد دنیایی با همهٔ مواهب و نعم سعادت‌بخش برای رنجبران، دهقانان، کشاورزان، کارگران و ... در کسوت فدایی و عضو فرقهٔ دموکرات درآمده بودند و مسلح و مصمم پا در میدان نبرد نهادند. جناح مقابل آن، به انگیزهٔ دیگر و درست در جهت عکس هدفهای آن گروه، مثلاً برای استیلا و مالکیت و قدرت از دست رفته، کسب و جاهت ملی، اجرای دستورهای سردمداران مراکز نگران از دست دادن اقتدار و اعتبار و اوامر قدرتمندان متزلزل، در قتل کوهها و عمق دره‌ها و درون زاغه‌ها سنگر گرفتند و من ناگزیر از اشخاصی نام می‌برم که یا سر بر خاکدان تیره کشیده‌اند که داوری در اعمال و مقاصدشان با دادار جهان‌آفرین است یا زنده‌اند و طعم تلخ تجربه‌ها را چشیده‌اند و می‌چشند و امید به خدا که لغزشهای خامه‌ام را به اغراض قلبی و وساوس شیطانی تعبیر نمایند که خطا از جریده‌نگاران بدیهی و عطا از جوانمردان مسلم. نیز برای اینکه خدای ناکرده منتسب و دل بسته به گروهی و متهم به داشتن عناد و تنفر به گروه دیگری نشوم به جا می‌دانم که از سعهٔ صدر و تراوش قلمی ابوالفضل بیهقی این مورخ راستین مدد بگیرم:



امروز که من این قصه آغاز می‌کنم و از این قوم، که من سخن خواهم راند، یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ای افتاده، خواجه بوسهل زوزنی، چند سال است که گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار و ما را با آن کار نیست، هرچند مرا از وی بد آید. به هیچ حال، چه عمر من به شصت و پنج آمده و بر اثر وی بیاید رفت و در تاریخی که می‌کنم، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: شرم باید این پیر را. بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.<sup>۲۹</sup>

بر سخن استاد کلمه‌ای نتوان افزود که «حد همین است سخن دانی و گویایی را» اما صریح‌تر بگویم وقتی از برادران ذوالفقاری و محمدحسن خان افشار و یدالله خان بیگدلی (اسلحه‌دار باشی) و ...، که گروههای مقاومت را متشکل ساختند و البته آنچه داشتند باختند و روزی هم فرا رسید که بی‌محابا تاختند، نام می‌برم قسم می‌خورم که نه از خوان گسترده یا ناگسترده آنان لقمه‌ای چیده‌ام و نه از کیسه درهم و دینارشان پشیزی دیده‌ام که گواه عاشق صادق در آستین باشد و زمانی هم که از غلام یحیی دانشیان و پیشه‌وری سخن می‌رانم نه به روزگار حکومت ملیشان گزندی دیده‌ام و نه از جام رنگین آنان جرعه‌ای چشیده‌ام پس به قول صائب:

به من کفر است در شرح محبت تهمت و بهتان که ذکر خیر احباب است اورادی که من دارم محمود ذوالفقاری فرزند سردار اسعدالدوله ذوالفقاری<sup>۳۰</sup> که آن سالها به «سلطان محمودخان» شهرت داشت عصر روز چهارم آذرماه ۱۳۲۴ درست در ساعاتی که دموکراتها به دواير دولتی یورش بردند و سازمانهای نظامی و اداری را قبضه کردند با تنی چند از یاران نزدیک خود از جاده همایون خود را به روستای سهرین رساند و روایتی هست که چند نفر از سربازان روسی در تعقیب وی بودند و موفق به دستگیری وی نشدند و فردای آن شب محمودخان خود را به روستای جنوبی شهر رساند.<sup>۳۱</sup>

هفته‌های بعد، تشکل چریکی ذوالفقاری با پیوستن خانهای دیگر، خانابان اوریادی، عزت‌بیگ اوریادی، فتح‌الله خان اوریادی، علی یارخان سعیدی و تعدادی از رعایا و افراد وابسته به آن خانواده و نیز گروهی از جوانان شهر آن روز منسجم شد و روستاهای جنوب زنجان به شرحی که خواهد آمد پایگاه و سنگر جنگ و گریز آنان بود. تعداد افراد ذوالفقاری را قریب به پانصد نفر



نوشته‌اند که خوشبختانه اکثریت این جوانان آن روز زنده‌اند و راویان آن جنگ و گریزها. از طرف دولت مرکزی ستاد ارتش، سرلشگر ارفع، سروان بختیار (همان سپهبد بختیار بعدی، دژخیم معروف ساواک)، ستوان یکم سلامی، ستوان دوم اردلان، ستوان یکم مهندس اشرفی، ستوان یکم طباطبایی و کیلی مامور تعلیمات و همکاریهای لجستیکی این گروه بودند. در بعضی از منابع اشارتی داریم که حتی قبل از تسلط دموکراتها بر زنجان و آذربایجان، دولت مرکزی به تسلیح خانهای محلی و افرادی اقدام کرده بود که بتوانند در برابر تحرکات حزب توده فعالیت نمایند از جمله در کتاب گذشته چراغ راه آینده است (ص ۲۵۲) می‌خوانیم: «در شمال نیز خوانین ذوالفقاری، افشار، بیگدلی، اوصانلو، جهانشاهلو، محمدلو، قجر (دارایی) از طرف دولت مسلح شده بودند».<sup>۳۲</sup>

### مناطق و جبهه‌های جنگی

از تقریرات و اظهارات آن عده از افراد ذوالفقاری که زنده‌اند و می‌توانند وقایع بیرون شهر آن سال را برای محققان و پژوهشگران روشن نمایند چنین بر می‌آید که افراد وابسته به این گروه بیشتر از روستاهای قلتوق- شهرک- سعیدآباد- خات‌کندی (خاتون‌کندی)- گوجه قیه- بیت گنه به حمله و گریز اقدام می‌کردند، در حالی که فداییان بیشتر اوقات در روستاهای زرین‌آباد- ایج- تله گرد- اوزان به عملیات جنگی و سنگربندی و حمله مشغول بودند و در بیشتر عملیات تهاجمی و دفاع، غلام یحیی دانشیان (ژنرال) فرماندهی فداییان را به‌عهده داشت.

بدیهی است مناطق و حوزه‌های جنگی به همین محدوده منتهی نمی‌شد چرا که افراد هدایت‌الله‌خان یمینی تا نواحی تکاب و بیجار و چریکهای محمدحسن‌خان افشار در نواحی کرسف- قیدار و نیز اسلحه‌دار باشی (یدالله‌خان) با افرادش در قسمتهای مختلف زنجان‌رود و قیدار با فداییان در نبرد بودند.



### سایر گروه‌های چریکی

- ۱- افراد یمینی در حدود ۱۵۰ نفر در آریا دره به سرپرستی هدایت‌الله یمینی (فرزند اسماعیل خان سرهنگ و نواده مرحوم یمین نظام از خوانین همدان و ساکن خرقان).
- ۲- افراد یدالله‌خان بیگدلی قریب به ۱۲۰ نفر از خانهای قیدار معروف به اسلحه‌دار باشی.
- ۳- افراد افشار و کاظمی و کورانلو در منطقه تکاب و جنوب چهار اویماق. در ضمن سرهنگ بایندر فرمانده تیپ کرمانشاه وظیفه هدایت عملیات در منطقه گروس و تکاب را به‌عهده داشت و سرهنگ افشار طوس مأمور هدایت و کمک‌رسانی برای مبارزان بین همدان و خمسه بود. دو نکته جالب در این جنگ‌های چریکی وجود دارد که به روشن کردن ذهن خوانندگان عزیز ملزم هستیم؛ نخست آنکه ستاد ارتش و دولت مرکزی به‌صورت آشکار نمی‌توانست دموکراتها را مورد حمله قرار دهد چرا که با وجود سربازان روسی و حمایت همه‌جانبه آنان از قیام آذربایجان مسلم شده بود که حملات ارتش مواجهه با درگیریهایی دو ارتش مهمان و میزبان خواهد شد که در آن سال موجب تشنجات بین‌المللی و شاید وسیله و انگیزه بیشتری برای مداخلات نظامی سربازان روسی می‌شد، نکته دوم اینکه شایعه شد که یک بار سرگرد بختیار مشهور به اسارت فداییان در می‌آید و به خدعه و نیرنگ خود را نجات می‌دهد و یک بار نیز غلام یحیی دانشیان در جنگ خاتون کندی ۲۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ زخمی می‌شود و ناچار عقب‌نشینی می‌نماید.
- ۴- محمدحسن‌خان امیر افشار، به قول بیهقی «و آن حدیثی است دیگر»، محمدحسن‌خان نوه دختری امیر جهانشاه‌خان افشار بزرگ‌ترین و پرقدرت‌ترین فئودال خمسه در دوره قاجاریه و اوایل حکومت رضاخان بود. شرح زندگی پرماجرایی جهانشاه‌خان به‌ویژه نقش او در انقلاب مشروطیت و کیفیت برخورد مشارالیه با مسئله گرفتاری و تبعید مرحوم حجت الاسلام آخوند ملاقربانعلی زنجانی نیازمند پژوهشی گسترده و منصفانه است. تاکنون آثاری که در این باره منتشر شده اکثراً مقبولیت اسنادی ندارد و این نیاز مستلزم فرصتی مناسب و همتی درخور پژوهشگران است و این نه از آن جهت است که شخصیت و منش فردی وی مورد تفحص قرار گیرد، که ما را با آن کار نیست، بل از آن منظر که بنابر اقوال متواتر و اسناد مطمئن وی و خاندانش خواه و ناخواه نقشی در تاریخ خمسه و جای پای در سرنوشت این منطقه زمانی داشته‌اند. بالاخره روزی هم فرا می‌رسد



که جهانشاه‌خان می‌بیند که رضاشاه با حبس و قتل و قلع و قمع فتودالهای بزرگ به سراغ وی نیز خواهد رفت پس به دربار رضاخان می‌رود و می‌گوید: قربان اگر اجازه اولسا گیدم کربلایه و نایب الزیاره اولام: وارد و در همانجا هم به خاک سپرده می‌شود. بنابه روایت آقای پرویز جهانشاهی از منتسبان نزدیک این خاندان، که الحمدالله زنده‌اند و راوی این خاطرات، در نخستین ماههای تحرکات فرقه در خمسه محمدحسن‌خان از طرف ستاد ارتش، سلاح و تعلیمات لازم را می‌گیرد و حتی محمدرضا شاه کتباً از وی می‌خواهد که در برابر قیام دموکراتها از منطقه خمسه مسلحانه اقدام نماید و تاکید می‌کند: «یکی از پایه‌های سلطنت ایران همواره بر دوش خاندان تو بوده است» و وی نیز به دستور ستاد ارتش نخست با دموکراتها دم از مصادقت و مصالحت می‌زند و در این انقیاد و همزیستی مسالمت‌آمیز تعدادی اسلحه نیز نصیبش می‌شود تا روزی که دستور صریح حمله و مقابله صادر می‌گردد و وی و افرادش به سایر گروههای مقاومت می‌پیوندند و جنگ و گریز از کرسف، قیدار و گرماب تا بیجار و همدان ادامه می‌یابد و تعداد افراد مسلح وی را چهارصد نفر نوشته‌اند. آنچه محرز است این نکته است که در تأمین سروسات امکانات جنگی و آذوقه و کمکهای مادی برای سایر گروهها و بخصوص گروه ذوالفقاری‌ها توان مالی محمدحسن‌خان بی‌تاثیر نبوده است و این امر بیشتر معلول این نکته است که بیشتر املاک و مستغلات و زمینهای ملکی وی در این نواحی بوده است و به اصطلاح تیول و رعیت خان محسوب می‌شد.

محمدحسن‌خان افشار هم بعد از سقوط زنجان مانند برادران ذوالفقاری مدال و درجه گرفت و مسلسل به دوش و فشنگ به کمر در رژه‌های پیروزی در پیشگاه کاخ‌نشینان تهران شرکت کرد و به کرسف و املاک خود بازگشت تا روزی که طرح فرمایشی شیطان بزرگ در زیر لوای تقسیم اراضی با تردستی ارسنجانی در ایران پیاده شد و آن روزی بود که از آن همه قدرت و سطوت جز در یادها و یادبودها و یادداشت و عکسهای خانوادگی آثاری مشاهده نمی‌شد و آن روزی بود که به اطرافیان خود با تحسّر بیان می‌کرد که می‌بینید که پایه‌های سلطنت را به چه روزی انداخته‌اند؟



### سرانجام ماجرای فرقهٔ دموکرات زنجان

#### پایان جنگ بین‌المللی دوم - سقوط زنجان و آذربایجان

آذرماه ۱۳۲۵ - دسامبر ۱۹۴۶

سال ۱۳۲۴ با وقایعی که بیان شد به‌پایان رسید در حالی که دموکراتها همچنان بر تحکیم مواضع سیاسی و نظامی و اجتماعی خود می‌کوشیدند و در چند جبهه با چریکها و خانهای مسلح در نبرد بودند و آتش جنگ ویرانگر جهانی در اکثر نقاط اروپا، آسیا و آفریقا شعله‌ور بود و دولت ایران برای حل مسئلهٔ آذربایجان در انتظار حوادث و وقایع آینده روزشماری می‌کرد. نگاهی گذرا به اوضاع سیاسی کشور، به اختصار، خوانندگان عزیز را برای درک حال و هوای زنجان و آذربایجان یاری خواهد نمود.

۱- جنگ بین‌الملل دوم هجدهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ (هشتم مه ۱۹۴۵) پایان یافت و با انتشار خبر پایان جنگ و شکست قطعی آلمان مردم زنجان رقص و پایکوبی سالادانهای روسی را در خیابانها و میدانهای شهر مشاهده کردند و البته این رقص و پایکوبی هم چندان ناموجه نبود، چشیدن طعم شیرین پیروزی پس از آن‌همه تحمل متاعب و دربه‌دوری و قربانی دادن و ویرانی کشورشان و امید دیدار یار و دیار چنین رقصی را ایجاب می‌نمود که چهار سال «رقصی چنین میانه میدانشان آرزو بود».

۲- طبق پیمان سه‌جانبهٔ متفقین در تهران (۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۲م مطابق بهمن ۱۳۲۰) مقدر شده بود متفقین حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ خاک ایران را ترک نمایند. در ۱۳۲۵ با اینکه چهارماه نیز از موعد مقرر می‌گذشت از خروج سربازان روسی خبری نبود.

۳- آرزوی دستیابی به نفت شمال ایران که در دولت ساعد با طرح دکتر محمد مصدق سقط شده بود همچنان در دل مردان شوروی و کاخ‌نشینان کرملین مایهٔ خلیجان بود و روسها که از یک دست آن موهبت را از دست داده بودند به دست دیگر، سرنوشت آذربایجان دموکرات و کردستان کومله را محکم گرفته بودند.

۴- ارتش کماکان نمی‌توانست قدمی به‌سوی زنجان بردارد که لوله‌های توپهای روسها در پادگانهای شهرها رو به آسمان بود و هفتاد هزار سرباز روسی در سراسر غرب و شمال مستقر

بودند و گوش به فرمان مسکو از قدیم هم گفتند «که آهسته برو آهسته بیا که گربه چنگت نزند». و حزب توده هم در تهران که از اول هم نظر موافقی به قیام آذربایجان نداشت روش خود را هر لحظه به اقتضای تحولات سیاسی کشور تنظیم می‌کرد.

۵- در بهمن ماه ۱۳۲۴ دولت حکیمی (حکیم‌الملک) که نتوانسته بود درباره آذربایجان اقدامی منتج به نتیجه مثبت ارائه دهد مجبور به استعفا شد و احمد قوام (قوام‌السلطنه) این سیاست‌پیشه کهنه‌کار و به قول پیشه‌وری اعجوبه غریب بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد.



رزم آرا، ذوالفقاری - زلجان - آذر ماه ۱۳۲۵

### قوام - استالین - پیشه‌وری

قوام در اولین فرصت (آخر بهمن ماه ۱۳۲۴) با هیئتی عازم مسکو شد و توجه دارید که رفیق استالین هم در انتظارش بود تا در قبال وعده خروج ارتش سرخ از ایران امتیاز نفت شمال را از ایران بگیرد و حیثیت و دوام حکومت هم در آن خلاصه می‌شد که دست عنایت شوروی را از سر





فرقهٔ دموکرات کوتاه نماید و آن نیز میسر نمی‌شد مگر با خروج سپاهیان شوروی از خاک ایران، قوام و هیئت ایرانی با استالین و مولوتف، وزیر امور خارجهٔ شوروی، ملاقات کردند و تذکریه‌های متعددی رد و بدل شد ولی وقتی قوام به تهران بازگشت صریحاً اعلام کرد: «دولت شوروی نمی‌خواست تقاضای موکد مرا برای تخلیهٔ ایران از قوای شوروی بپذیرد و من نیز نمی‌توانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم و چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری می‌خواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مسکو از مذاکرات خود نتیجه بگیرد».<sup>۳۳</sup>

با این حال، توسل علاء، سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به دبیر کل سازمان ملل متحد برای خروج روسها از ایران، فشار دولتمندان انگلیس و آمریکا برای بیرون راندن این رقیب چکمه‌پوش از صحنهٔ کشورمان، به پرواز درآوردن کبوتر سرخ از طرف شورویها در آسیا و اروپا، که جنگ آخرین رمقشان را گرفته بود، کاخ‌نشینان کرم‌لین را وادار کرد که در برابر ایران انعطاف بیشتری نشان دهند و در این انعطاف اگر آذربایجان هم فدا شود چه باک. در نتیجه، پس از بازگشت سفیر شوروی (ساد چیکوف) به تهران موافقتنامهٔ دولتمندان در پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ به امضا رسید و این اولین گام پیروزی دولت قوام محسوب می‌شد که نخستین اعلام خطر برای فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز به حساب می‌آمد در این موافقتنامه قید شده بود که ارتش سرخ از فروردین ماه ۱۳۲۵ ظرف مدت یک ماه و نیم خاک ایران را ترک می‌نماید و قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تا هفت ماه دیگر تقدیم مجلس پانزدهم خواهد شد و راجع به آذربایجان چون امر داخلی است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.<sup>۳۴</sup>

با امضای این موافقتنامه در واقع در همان فروردین ماه ۱۳۲۵ تکلیف و سرنوشت فرقهٔ دموکرات روشن بود وقتی سفیر شوروی زیر موافقتنامه‌ای را امضا می‌کند که موضوع آذربایجان امر داخلی است یعنی «یولداش پیشه‌وری برو برو که مرا با تو آشنایی نیست» و روسها با گرفتن وعدهٔ سرخرمن از قوام برای دریافت امتیاز نفت، سرنوشت آذربایجان را به شعبده‌بازی قوام سپرده بودند و قوام هم از پیشه‌وری دعوت می‌نماید که به تهران بیاید و پیشه‌وری هم با هیئتی



روز هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵ وارد تهران می‌شود و مذاکرات هیئت نمایندگی آذربایجان با نمایندگان دولت پس از پانزده روز به نتیجه نمی‌رسد و مقرر می‌شود که کمیسیونی از تهران به تبریز رود و مذاکرات را ادامه دهد و روز ۲۱ خرداد نمایندگان دولت مرکزی با استقبال رسمی فرقهٔ دموکرات وارد تبریز می‌شود و مذاکرات با حضور پیشه‌وری تا تاریخ ۲۳ خرداد ادامه می‌یابد و موافقتنامهٔ دولت مرکزی و فرقهٔ دموکرات در پانزده ماده به امضای مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر، و پیشه‌وری از رادیو تبریز منتشر می‌شود.

غرض اصلی اشارتی مختصر به این کمیسیون بازیها و دید و بازدیدها و بدرقه‌ها و مشایعتها که به اجمال بازگو شد فراروی نهادن ماجرای بحث‌انگیز سقوط ایران یا فروپاشی تشکیلات فرقهٔ دموکرات ایران بود که اگر بدون ذکر این مقدمات به آن پرداخته می‌شد؛ البته برای خوانندگان جوان در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رفت. از طرفی مگر نه اینکه هدف نخستین از نگارش این مقاله نظری و تعمقی در سرگذشت شهرمان بوده است؟ به‌ویژه با تعلق خاطری که همهٔ ما به این دیار پرنگار داریم.

دل مدام از خط و خال یار می‌گوید سخن هر که شیدایی شود بسیار می‌گوید سخن طبق موافقتنامه (کذایی) در خرداد ۱۳۲۵ در تبریز در مادهٔ ده صریحاً اعلام می‌نماید «ایلات آذربایجان عبارت از استانهای سه و چهار خواهد بود» انتشار چنین اعلامیه‌ای نه تنها زنگ خطر را برای گردانندگان فرقهٔ زنجان به صدا در آورد بلکه مشخص شده بود که در وهلهٔ اول زنگها برای که به صدا در می‌آید» و رفقای فرقهٔ «یولداش»های زنجان را به کرامت قوام سپردند. زنجان که قبل از تبریز قیام کرده، آزادی گرفته تعدادی از فداییان خود را فدای این آزادی کرده خانواده‌هایی که به هر انگیزه عضویت فرقه را پذیرفتند و تفرقه و نفاق و تشستی که در این یکسال بر محیط اجتماعی سایه افکنده آیا این مسائل آنچنان بی‌ارزش بوده است که در این موافقتنامه نباید بر آن تکیه کرد؟



### تلاشهای بی‌ثمر

خبر امضای موافقتنامه تبریز موجب خشم و هیجان بی‌حد دموکراتها، در زنجان شد. سران دموکرات زنجان ابتدا مراتب اعتراض خود را به تبریز و تهران اعلام داشتند و در ۲۶ خرداد ماه ۱۳۲۵ در چهارراه امام (پهلوی آن روز) میتیگی تشکیل دادند و با شور و حرارتی توأم با خشم و تنفر اعلامیه‌ای صادر کردند و اعلام داشتند: «ولایت خمسه از حیث کلیه خصایص ملی یعنی زبان- آداب و رسوم جزء لاینفک آذربایجان است و ما به تمام مردم ایران و جهان اعلام می‌کنیم که در راه دفاع از خصایص ملی خود آخرین قطره خونمان را نثار خواهیم کرد و...» پیشه‌وری در جواب این اعلامیه طی تلگرافی اعلام می‌کند: «فرقه ما بین زنجان و تبریز هیچ فرقی قائل نیست (...). بگذار کسانی که با سوء استفاده از این موافقتنامه آرزوی بازگشت به زنجان را دارند بدانند که آنها این آرزوی خود را به گور خواهند برد». تلگرام پیشه‌وری البته مسکنی بیش نبود چرا که وی طی سخنرانی‌های خود در تبریز در همان هنگام اعلام داشت: «زنجان و خمسه به‌حق جزء آذربایجان است. هنگام شروع نهضت آذربایجان مردم آن سامان بدون دخالت ما قیام کردند. معلوم نیست که چرا نمایندگان دولت در جدا شدن خمسه از آذربایجان اصرار می‌ورزند لکن به‌خاطر کارهای عمومی‌تر و بزرگ‌تر موقتاً هم باشد آن را پذیرفتیم».<sup>۳۵</sup>

البته جزئیات مذاکرات نمایندگان تهران و تبریز که به امضای آن موافقتنامه منجر شد منتشر نشد اما از این تناقض‌گویی‌های پیشه‌وری مسجل می‌شود که فرقه دموکرات به‌درستی دریافته بود که در صورت ادامه بحران و شکست مذاکرات در آغاز جنگ بین تهران و تبریز حفظ موقعیت دموکراتهای زنجان با آن حدود جغرافیایی خمسه و گستردگی مرزی از گیلان تا همدان و کردستان و از قزوین تا قافلانکوه و خلخال با تنها نیروی نظامی تعلیم دیده که تعداد آنها حتی به هزار نفر هم نمی‌رسد و این نیرو هم تانک و هوایما نداشت ممکن نیست.



### کنفرانس تهران و سرنوشت زنجان

مرداد تا ۲۸ مهرماه ۱۳۲۵ در کنفرانس تبریز چند مورد اصلی از جمله تکلیف امور نظامی و قشون ملی لاینحل مانده بود و قرار بر این بود که نمایندگان دموکراتها در تهران با دولت مرکزی این موارد را فیصله دهند. دموکراتهای زنجان هم چشم امیدشان سوسو می‌زد:

شده‌ام خراب و بد نام و هنوز امیدوارم که به همت عزیزان برسم به نیکنامی ولی در مذاکرات تهران که با حضور سرلشگر رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، و سایر مقامات مسئول و صادق پادگان رئیس ستاد فرقه دموکرات و سایر همراهان تشکیل یافت.

آذربایجان با قبول استدلال دولت، مبنی بر اینکه ولایت خمسه از نظر تقسیمات کشوری جزو آذربایجان نیست موافقت نمود که زنجان را تخلیه کند و به دولت مرکزی تحویل دهد مشروط بر اینکه ده روز پس از تحویل زنجان بخشهای تکاب و سردشت به آذربایجان داده شود. سرانجام انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۱۳۲۵/۸/۲۰ تخلیه زنجان و خمسه را از قشون ملی و تحویل آن را به دولت مرکزی تصویب نمود.

دیدی هما که صوفی و زاهد فروختند آخر به پیر میکده بیت الحرام را؟

من از بیگانگان هرگز ننالم ...

از همان تاریخ ۱۳۲۵/۸/۲۰ که تخلیه و تحویل زنجان به تصویب انجمن ایالتی آذربایجان رسید دموکراتها به انتقال مراکز نظامی خود به آن سوی قافلانکوه آغاز کردند و «روز سی‌ام آبان ماه که آخرین دسته فداییان حاضر در زنجان باید اسلحه خود را تحویل دهند سران نظامی و تشکیلات محلی آنها را در محل ستاد گرد آوردند و مراتب را به آنها یادآور شدند، ابتدا از طرف فداییان مخالفتی به عمل نیامد اما بعد از ظهر همان روز فداییان در حالی که فریاد می‌زدند: ما را فروختند، محل سکونت هیئت نظامی تهران را به آتش گرفتند و اعلام نمودند که ما زنجان را تحویل نخواهیم داد و تا آخرین نفس خواهیم جنگید و در پاسخ پند و اندرز مسئولان نظامی و سیاسی فرقه گفتند:

برادران سلاحهای ما را نگیرید اینان (فرستادگان حکومت مرکزی) شرف و ناموس ندارند.

جنایتکارند و به قول خود وفادار نیستند ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان ننمایید. بگذارید از



شهر زیبایمان دفاع کنیم. در این راه یا می‌میریم یا به یکباره آزاد می‌شویم. عاقبت همین فداییان هم به دستور سران فرقه، اسلحه خود را تسلیم می‌نمایند و تنها افراد وابسته به اوصانلو و جهانشاهلو مسلحانه از زنجان خارج می‌شوند.<sup>۳۶</sup>

قبل از اینکه بقیه ماجرای سقوط زنجان و تسلیم دموکراتها و وقایعی ضد و نقیض توأم با شادی و پیروزی و ماتم شکست و درماندگی را ادامه دهم ذکر چند نکته برای خوانندگان گرامی بسیار جالب خواهد بود و باز قبل از اینکه این حاشیه را بازگو نمایم خیلی محرمانه عرض کنم در این یادداشتها یک دهم آنچه باید گفته شود بیان نگردیده و در آن یک دهم جانب احتیاط و مالاندیشی فروگذار نشده است به‌خاطر حرمت خانواده‌ها و خانمانهایی که وصف شده‌اند و خسران مادی و معنوی را تحمل کردند و هنوز داغهای تغافل و تغافل بر دل دارند:

این تطاول که کشید از غم هجران بلبل تا سراپرده گل نعره‌زنان خواهد شد

اما آن چند نکته:

- ۱- اینکه افراد اوصانلو و جهانشاهلو تسلیم نشدند قطعاً بزرگ‌ترین عامل این مقاومت و ترک دیار حس صیانت ذات بوده است که هر دو از سرکردگان فرقه بودند و چوبه‌های دار در انتظارشان و اگر از آشوب و حمله هفته بعد در امان بودند از احکام دادگاه نظامی زنجان نمی‌رستند.
- ۲- اینکه اشاره شد هیئت نظامی تهران در شهریورماه تعدادی از افسران ارتش را به زنجان آورد و در مهمانخانه ایران، سبزه میدان قنادی فرد امروز، سکونت داد به سرپرستی سرهنگ ابوالسحقی (ابواسحاقی). همین سرهنگ بود که قبالتاً تسلیم زنجان را از سرهنگ مرتضوی تحویل گرفت.
- ۳- این میر جعفر پیشه‌وری که چند صباحی انقلاب روسیه را تجربه کرده بود و طبق طرح و دسیسه‌های میرجعفری دیگر به‌نام باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی، حادثه آذربایجان را به‌وجود آورده بود با احمدخان قوام‌السلطنه نرد می‌باخت که این قوام با پنج پادشاه نرد باخته بود
- ۱- مظفرالدین شاه؛ ۲- محمدعلی شاه؛ ۳- احمد شاه؛ ۴- رضا شاه؛ ۵- محمدرضا شاه و تازه محمدرضا هم درمانده بود که با این اعجوبه غریب چه معامله کند.

با چنین تخته و این مهره و این کهنه حریف چشم بردن بودت عقل بی‌بنیاد است



۴- در واقع در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ شبی که آخرین سالاداته‌های شوروی زنجان را ترک می‌کردند به دموکراتها اشاره کردند که روزهایی در انتظارشان است. آن شب که در مدنیت ابوی، خانه متصرفی محمد ذوالفقاری (عظام السلطنه) سران فرقه مجلس تودיעی با حضور فرمانده شوروی تشکیل دادند پرده‌ها برافتاده بود. در این جلسه، دموکراتها سخنرانی‌ها کردند و از حمایت و دوستی‌های این مهمان ناخوانده در مبارزات آنان با امپریالیسم و احقاق حق خلقهای ستمدیده آذربایجان تشکرها نمودند و مراتب تأسف و تأثر خود را از مفارقت یاران اعلام داشتند- فرمانده ارتش شوروی در زنجان پس از استماع این بیانات، ملال خاطر خود را ابراز می‌دارد اما آخرین سفارشهای وی نیز ثبت شدنی است: بیز، آزادلیقی و حریتی سیزه ارمغان گنبدیق، بوزمان رهبریمیزین امری له سیزین گویجک یوردوزی ترک ایدریک- آنجاق بو حریتنن ساخلاماتی سیزین هم‌تیزه باغلانموش- آرادلیق حفظ اولماسینا- قانان گچمک گرگ- یاشاسین باش رهبریمیز یولداس استالین- یاشاسین آذربایجانین آزادلیقی.

به قول مولوی

یک دو پندش داد طوطی از وفاق      بعد از آن گفتش سلام الفراق<sup>۳۷</sup>

### سقوط زنجان

با این مقدمات و حاشیه‌رفتنها، که خیلی هم مختصر نبود، اکنون به (کرت) آخر رسیده‌ایم. روزی که شهر و دیار ما شاهد شورش و هیجانی دیگر بود. به خاطر دارید که تسلیم مسالمت‌آمیز شهرمان در چهارم آذرماه ۱۳۲۴ رخ داد و اکنون دوم آذرماه ۱۳۲۵ یعنی دو روز به پایان یک سال تسلط و برگزاری مراسم جشن و سرور دموکراتها مانده که ورق برگشته بود. گفته شد که شب قبل باقی‌مانده فداییان و سرکردگان دموکراتها، با نزدیک شدن ارتش با هر وسیله‌ای که یافتند به طرف میانه حرکت کردند و به سوی سرنوشت نامعلوم و دردناک خویش رهسپار شدند در حالی که یگانهای ارتش با قطار و خودروهای ارتشی از نزدیک‌ترین روستاهای شهر به سوی مرکز شهر در حرکت بودند. با اینکه حمله و عملیات بازگشایی دروازه آذربایجان آزاد و زنجان «مصالحه شده» را رادیو و روزنامه‌ها اعلام نکرده بودند و دولت و ارتش از صدور اعلامیه مبنی بر آغاز



عملیات جنگی خودداری کرده بودند با این حال، مردم زنجان از تخلیه زنجان از دموکراتها و ورود ارتشیان به شهر آگاهی داشتند و بی‌جهت نبود که بازاریان، دانش‌آموزان، کارمندان، خلاصه اقشار مختلف مردم در سرتاسر خیابانهای شهر منتظر و نگران حوادث آن روز بودند انتظار و لحظه شماری چندان طول نکشید. در چهارراه امام، که آن روز محل تجمع و تظاهرات و صدور اعلامیه‌ها و قدرت‌نمایی فداییان بود و تا دو روز پیش تنها یک فدایی مسلح مأموریت راهنمایی و رانندگی را به‌عهده داشت، مرحوم حسین فقیه‌زاده وکیل دادگستری، که چند صبحی هم در زندان دموکراتها به‌سر برده بود بر بالای سکویی مردم را از کم و کیف تحولات سیاسی آگاه می‌کرد و هم او بود که به‌صراحت اعلام داشت که شکست دموکراتها قطعی است و روزهای ترس و وحشت از بگیر و ببند فداییان به‌پایان رسیده است. با چنین اطمینان و آگاهی که مردم پیدا کردند جمعی کثیر با هلله و هیجان به‌طرف شرکت نفت و خیابان خرمشهر به حرکت درآمدند و در همان لحظات نیز خودروهای ارتشی حامل سربازان و ژاندارمها و تجهیزات جنگی وارد شهر شدند انقلابی دیگر آغاز شده بود.



در این عکس:

۱- سلطان محمود ذوالفقاری ۲- مصطفی ذوالفقاری ۳- محمد ذوالفقاری و آیه الله طالقانی

وقایع توأم با شادی و شور و هیجان و نیز شورش و انقلاب و غائله‌آفرینی معدودی از افراد ناآگاه مانند تجاوز به اموال و مغازه‌ها و غارت و هتک حرمت خانواده‌ها که متأسفانه منجر به



ضرب و شتم و قلع و قمع بی‌گناهان و بی‌طرفان نیز می‌شد چهره آن روز زنجان را در چنان هاله‌ای از ابهام و تیرگی فرو برده بود که متأسفانه هنوز هم پس از ۵۵ سال هیچ نویسنده و روایتگری نمی‌تواند به‌صراحت درباره منش و شخصیت بازیگران آن صحنه‌ها اظهار نظر قطعی بنماید. این بنده نیز که خود را ملزم کرده‌ام جز حقیقت نگویم این دغدغه خاطر رنجم می‌دهد که مبادا به خطا سخنی گویم که خدای ناکرده منتسب به حب گروهی و بغض گروهی دیگر شوم که تصور تعلق خاطرین نیز از جانب خواننده خطاست.

غلام همت آنم که زیر چرخ کیود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

در اینکه مردم زنجان از فرار دموکراتها و شکست فرقه و بازگشت عوامل دولت مرکزی احساس مسرت و شادمانی کردند جای تردید نیست، آنها یک سال قبل، تسلیم مسخره زنجان را به دموکراتها زیر برق سرنیزه سربازان روسی و امر و نهی فرماندهان شوروی به چشم دیده بودند. یک سال به تماشای اداره امور شهر به وسیله افراد ناشی، بی‌تجربه، کینه‌جو و سرسپردگان بیگانه نشسته بودند و بارها زمزمه تجزیه آذربایجان و زنجان از ایران و الحاق آن به آن سوی مرزها گوش و هوش آنان را آزرده بود تقدیس و تکریم شبانه‌روزی دموکراتها از یولداش استالین و رهبر زحمتکشان عالم و معلم بزرگ لنین برایشان مسلم کرده بود که نخبگان فرقه در تبریز هوای دیگر در سر دارند و دل به دل آرای دیگر داده‌اند. زنجان و زنجان‌نیاید در این داد و ستدهای سیاسی «بنشیند و صبر پیش گیرد». براساس آن ذهنیات مستمر، بعید نبود اکثریت جامعه ایرانی بخصوص زنجانیان از اضمحلال و انحلال دستگاه کذایی فرقه عکس‌العمل توأم با شادی و هیجان از خود بروز دهند. عامل اصلی این احساسات و شادمانی به هنگام شکست فرقه و نیز گرایش نداشتن اکثریت جامعه شهری و روستایی در یک سال تسلط آنان، در حقیقت تبلیغات و تلفیقات اکثریت روحانیان منطقه بود که اصولاً مرام کمونیسم را با معتقدات دینی ناسازگار می‌دانستند و قطعاً مردم متدین شهرها و روستاها از این تلقینات تأثیر می‌پذیرفتند. همه این عوامل موجب شد که روز دوم آذرماه، استقبال از ارتش و ابراز خشم و نفرت به بقایای دموکراتها، به شورشی ناخواسته و پیش‌بینی نشده مبدل شود که متأسفانه همشهریان بی‌طرف و بی‌غرض شاهد صحنه‌های ناشایستی شدند. اولین یورشها و کوفتنها و رفتنها متوجه مغازه‌ها و دکه‌هایی شد که در خیابانهای





آن روزگار بیشتر در تصرف اصحاب فرقه بودند و این مکانها، رستورانها و شراب‌فروشیهایی بودند که از ۱۳۲۰ اکثراً پاتوق افسران روسی، مهاجران زندان و معدودی میخواران محلی به حساب می‌آمدند و تا شامگاه آن روز بطریهای شراب بود که معلق‌زنان آسفالت یخ‌زده خیابانها را نوازش می‌کرد و جای صائب نکته‌سنج خالی که گفته بود:

دو چیز افتاد خوش صائب مرا از بزم میخواران  
زپا افتادن ساقی به سر غلطیدن مینا  
در همین بشکن بشکنها هر چند لحظه یک دموکرات درمانده و از کاروان فراریان بازمانده که  
مفری و پناهگاهی نیافته بود به دست مهاجمان خونین و مجروح و تحویل درمانگاهها و زندان  
می‌شد.

### ماجرای قتل یک روحانی

با نهایت تأسف آن روز زنجان شاهد قتل فردی ملبس به لباس روحانیت بود به نام شیخ محمد آل اسحاق که بیشتر به نام «شیخ محمد خوئینی» شهرت داشت و البته همکاری نزدیک وی با دموکراتها مسلم بود. دفتر کار شیخ در طبقه دوم مغازه‌های سبزه میدان جنب مسجد سید قرار داشت و در همانجا بود که مورد ضرب و شتم مهاجمان قرار گرفت و پس از مضروب شدن با ضربات چاقو جنازه‌اش را از پنجره به خیابان انداختند. روزنامه‌های حزب توده در تهران برای این عمل ناشایست و قتل ناجوانمردانه مقاله‌ها نوشتند و شاخ و برگها بر این واقعه افزودند «که جنازه وی تمام شب در وسط خیابان باقی مانده بود»، (گذشته چراغ راه آینده است).

واقعیت این است که ننگ این عمل زشت را نباید به حساب مردم نوع‌دوست زنجان گذاشت اگر معدودی از افراد مامور یا مزدور یا غافل جاهل دست به چنین اعمالی یازیدند قطعاً این نکته برایشان روشن نبود که اگر چنین شخصی مجرم سیاسی هم بوده باشد و حتی از ارکان اصلی دموکرات نیز به‌شمار می‌آمده حق این بود که با حفظ حرمت و منزلت جایگاه اجتماعی و مکان روحانیت می‌بایست در مکان امن با مراقبتهای لازم به دادگاه سپرده شود تا به اتهامش رسیدگی شود و نباید دست کسی به خون وی آلوده شود. دریغا چنین وقایع پرآشوب و فتنه‌خیزی را



همواره معدودی ناآگاه و غافل به وجود می‌آورند و جان و مال افراد، پایمال نیات ارباب غرض و اصحاب فتنه‌جو می‌شود.

دوم آذرماه ۱۳۲۵ وقتی آفتاب خونین در پس کوه‌های غربی ناپدید شد شهر روزی را پشت سر گذاشته بود با مغازه‌های خرد شده، مجروحان خفته در درمانگاهها، خانمانهایی برپادرفته با سربازانی که به دستور فرماندار نظامی در خیابانها گردش می‌کردند و مردمی که به خانه‌های خود می‌رفتند که فردایی دیگر شاهد بازگشت چریکهای یک سال اخیر و صدها خبرنگار و عکاس و جریده‌نویس کنجکاو باشند.

### وقایع و اوضاع سیاسی و اجتماعی زنجان

#### در یک سال تسلط دموکراتها

نهضت آذربایجان، غایله پیشه‌وری، فرقه دموکرات چه سرانجامی داشت و سرنوشت بازیگران این صحنه‌ها از دیدگاه موافقان و مخالفان چگونه تفسیر شده است؟

در شماره سوم و چهارم فصلنامه فرهنگ زنجان که به همت مدیران بلندهمت و شورای پژوهشی و سردبیر گرامی آن در خرداد ۱۳۸۰ انتشار یافت دنباله مقالات این بنده تا ورود ارتش به زنجان و فرار دموکراتها و حوادث آن روز (دوم آذرماه ۱۳۲۵) از نظر کیمیا اثر خوانندگان نکته‌سنج و علاقه‌مند به تاریخ اجتماعی و سیاسی شهرمان گذشت و در همان شماره وعده داده شده بود که این سلسله مقالات تا پایان ماجرای دموکراتها در زنجان و آذربایجان در شماره‌های بعدی تقدیم حضور شود. قبل از ادامه مقاله ذکر نکاتی ضروری است که شاید بر اثبات بی‌نظری و بی‌غرضی و عدم حب و بغض نویسنده در بازگویی این وقایع و حال و هوای آن روزگار یاری نماید:

اول اینکه، همان‌طوری که قبلاً اشاره شد تحلیلگران و نویسندگان و مورخان آن روز که به یادداشتها و اظهار نظرهای آنان به‌ناچار استناد می‌کنیم یا در جناح چپ و طرفداران حزب توده و مخالفان سخت دولت مرکزی و حکومت وقت بوده‌اند که برای آنان «نهضت نجات‌بخش خلق آذربایجان»، «حکومت ملی»، «آذربایجان دموکرات» بشارت‌دهنده متلاشی شدن حکومت سلطنتی مشروطه تلقی می‌شد و مسلم است که شکست و اضمحلال این فرقه مصیبتی بود سترگ و



شایسته ابراز هرگونه تأسف و تالم و احیاناً وارونه جلوه‌گر کردن رویدادها و بهره‌گیری از احساسات مظلوم‌پرستی ملت ایران به‌ویژه خلائقی که دور از زنجان و آذربایجان و کردستان بوده‌اند و حوادث را از خلال مطبوعات و رسانه‌ها دنبال می‌کردند و در تبلیغات آنان «این گروه‌های اهریمنی ارتجاع و امپریالیسم بین‌المللی است که «نهضت مردم غیور آذربایجان» را به خاک و خون می‌کشد».<sup>۳۸</sup> یا این تحلیلگران و مورخان و گردانندگان مطبوعات آن روز دور از گرایشهای مسلکی و حزبی و جناحی بوده‌اند و اگر به حاکمان و سردمداران حکومت وابستگی نداشته‌اند در فلسفه تکوینی و نطفه‌گیری فرقه که منبعث از تعالیم و طرحهای یولداشهای آن سوی ارس بود تردید نکرده‌اند. قطعی است که برای این عده، فروپاشی آن فرقه نجات آذربایجان و بازگشت خطه قهرمان‌پرور و مشروطه‌ساز آذربایجان به آغوش مام وطن تلقی می‌شود.

بنده به مقالات مظنن و رجزخوانیهای این جناح اشاره نمی‌کنم که کتابها و نشریاتی که از ۱۳۲۵ تا هم اکنون انتشار یافته است و حتی کتابهای درسی مدارس هم از آن رجزخوانی‌ها بی‌بهره نمانده بیان‌کننده این افاضات است. ولی از تحلیلهای نادرست و غرض‌آلود بعضی از قلم‌به‌دستان هم نمی‌توان گذشت که قابل تعمق است و تأمل و برای تبیین وقایع لازم.

### فواحش و وافوربان

در کتاب گذشته چراغ راه آینده است می‌خوانیم<sup>۳۹</sup>: «به محض اشغال زنجان، ارادل و اوباشی که همراه نیروهای نظامی وارد شهر شده بودند به پشتگرمی و تحریک آنها با اجازه مخصوصی که برای انجام هر کاری از طرف سرهنگ هاشمی و سرهنگ بواسحاقی به آنها داده شده بود دست به قتل و غارت و تجاوز زدند و دسته‌های معتادان با در دست داشتن وافورها، فواحش با دایره و دنبک و سر و وضع زننده و حرکات شرم‌آور و ژاندارمهایی که با لباس مبدل وارد شهر شده بودند به همراهی چاقوکشان به غارت و تجاوز به تظاهرات میهن‌پرستانه پرداختند».

داوری درباره این فراز از کتاب به‌عهده خواننده است ولی این فضولی برای من بی‌مورد نیست: اولاً بنده، بعدها از اهل فن جويا شدم تعداد فواحش که به آن اشاره شده در زنجان آن روز، از تعداد انگشتان یک دست بیشتر نبوده و کسی چنین افرادی را در تظاهرات آن روز ندیده بوده



است ثانیاً، بعید به نظر می‌رسد که وافوریان خمار در اوایل صبح آنچنان نشاط و شور و حالی داشته باشند که به خیابانهای شلوغ بریزند، ژنده باد بگویند، بخصوص که حقه وافور با آن شکنندگی اش و پوست ظریف دایره و دنبک با آن ظرافتش برای تظاهرات سراسر خشم و تحرک و پرهرج و مرج هیچ‌گونه تناسبی ندارد؛ البته تعزیه‌گردانی چپ روان و دموکرات‌طلبان آن روز، مختصر به همین شکرپراکنیها نیست همان‌طوری که ستایش مداحان مطبوعاتی هم‌زمان هم، از گزارشهای ضد و نقیض مصون نبوده است.

### اعلامیه جناب اشرف احمد قوام، نخست‌وزیر!

بلافاصله پس از سقوط زنجان و از هم پاشیدن بساط فرقه در زنجان و استقرار قوای ظالمی که هم‌زمان با اعلام حکومت نظامی در شهر بود احمد قوام- قوام‌السلطنه- که هنوز لقب دهن پرکن جناب اشرف را پیرایه نام خود می‌دانست فتحنامه کذایی خود را به این شرح صادر کرد: «با اینکه قرار بود از شش ماه قبل این منطقه به کلی تخلیه شود، هر موقع به عذرهای جدیدی عمل تخلیه معمول نگردید و اشکالات جدیدی به وجود آمد تا بالاخره طبق مذاکراتی که با هیئت اعزامی آذربایجان در تهران به عمل آمد قرار شد در تاریخ ۱۳۲۵/۸/۲۳ منطقه زنجان تخلیه و به این عمل خاتمه داده شود. طبق همان قرار هیئتی از افسران مطلع و طرف اعتماد به زنجان اعزام شد. متأسفانه با تمام قول و قرارها روز ۱۳۲۵/۸/۲۷ به سرهنگ بواسحاقی (رئیس هیئت اعزامی) سوء قصد شد و عده‌ای از فداییان به ناموس و مال مردم دست‌درازی کردند. تحمل این اعمال ناپسند مقدور نبود. شب گذشته به ستون نظامی تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی دستور داده شد که به زنجان حرکت نماید و ستون در زنجان مستقر شده و حکومت نظامی اعلام داشته است.»<sup>۴</sup>

می‌بینید که اینجا هم نخست‌وزیر مملکت این‌بار فداییان را به دست‌درازی به ناموس و مال مردم متهم می‌گرداند. اینجاست که باید این واقعیت را ناگفته نگذاشت که در هر دو مورد: تسلط دموکراتها در زنجان و ورود ارتش به زنجان و استقرار آن در این دیار مسئله‌ای که حتی به صورت شایعه نیز مطرح نشده تجاوز به ناموس در معنی اخص خود بود و خداوند خود می‌داند که با



دروغ‌پردازان و مفتریان چه معامله‌ای بنمایند؟ تجاوز به ناموس را در هر دو واقعه و هر نوشته‌ای که ببینیم به تمنای من خط کشیدن اولی است.  
از حرف خود به تیغ نگردیم، چون قلم هرچند دل دو نیم شود، حرف ما یکی است

### حکومت نظامی در زنجان

با اعلام حکومت نظامی در پایان روز دوم آذرماه آرامش نسبی در کوچه و خیابانهای شهر به وجود آمد و شب سرد آذرماه زنجان فرا رسید و زنجان روز پراشویی را پشت سر گذاشت، در تاریخ، زنجان (شهر ما)، روز آشفته و پریشانی چون آن روز به خود ندیده بود مگر در واقعه فتنه باب در زنجان در زمان ناصرالدین شاه یا جریان قتل عظیم‌زاده و آمدن ییمرخان و اسارت مرحوم علامه فقیه حجت الاسلام آخوند ملا قربانعلی در غوغای مشروطیت.<sup>۴۱</sup>

قریب دویست مغازه و خانه دچار نهب و غارت شد، صدها خانواده به خاطر فرار سرپرست خانواده‌شان با اتهام وابستگی به دموکراتها گرفتار وحشت و اضطراب شدند یا به خاطر هتک حرمت و غم مال و خانه و مغازه از دست رفته در سوک نشستند در عین حالی که بسیاری از خانواده‌ها نیز در انتظار بازگشت کسان خویش که در زمان تسلط دموکراتها جلائی وطن کرده یا به چریکها پیوسته بودند چشم به در دوخته بودند و خود را آماده استقبال از این سفرکرده‌ها می‌نمودند.

### زنجان پس از سقوط

از روز سوم آذر بازار و مغازه‌ها باز شد و پیشه‌وران و مغازه‌داران به کسب و کار پرداختند در حالی که دوایر دولتی و سازمانها تق و لُق فعالیت خود را آغاز کردند. در گوشه و کنار هنوز هم جستجو برای پیدا کردن فداییان و دموکراتها ادامه داشت و ساعتی نمی‌گذشت که یک یا چند نفر از این بخت برگشتگان و کاروان فراریان بازمانده خونین و سر و دست شکسته تحویل زندان نشود.



در حالی که فرماندهان نظامی در تدارک حمله به آذربایجان بودند؛ گروههایی نیز خود را برای استقبال چریکها آماده می نمودند که هنوز به شهر نرسیده بودند. روز پنجم آذر چریکهای ذوالفقاری و وابستگان مسلح آنان و نیز سایر گروههای چریکی با استقبال نزدیکان و هواخواهان و تعداد کثیری از مردم که فرسنگها در جاده بیجار به پیشواز رفته بودند با شور و هلهله و قربانی کردن گاو و گوسفند وارد شهر شدند و با همان اینفورم نیمه نظامی و چریکی قطار فشنگ به سینه و فانوسقا به کمر و مسلسل بر دوش در کنار سرهنگان ارتشی دورادور حوض خانه اعظم السلطنه محمد ذوالفقاری پذیرای تهنیت گویندگان و مستقبلمان شدند که برای عرض خوشامد و تبریک پیروزی به دست بوسی و مصاحفه آمده بودند و این خانه همان «مدنیت ایوی» دموکراتها بود که یک ماه پیش هر شامگاه نوای سازهای نوازندگان مشغول تمرین و ضرب آهنگ پایکوبی رقصان رقص لرگی و شالاخو از آن به گوش می رسید و آن روز در آن هیاهو فاخته ای بر شاخساری نبود که به قول خیام کوکو بزند.

### آیت الله طالقانی در زنجان

از روز اول و دوم ورود ارتش به زنجان سیل خبرنگاران و روزنامه نگاران به زنجان روان شده بود. اینان که از جانب مطبوعات چپ و راست، مستقل و بی طرف به زنجان اعزام شده بودند از وقایع آن روز، از مشاهدات خود از حوادث، از مصاحبه ها و خبرگیری های خود گزارشهای ضد و نقیضی و گه گاه راستینی برای مطبوعات تهران تهیه و ارسال می کردند که کشف حقایق امور به درایت و سابقه ذهنی و تفکر سیاسی خوانندگان بستگی داشت در کتاب *خاطرات در خاطرات* رحیم زهتاب فرد<sup>۴۲</sup> عکسی می بینیم که مرحوم آیت الله طالقانی را در کنار برادران و چریکهای ذوالفقاری در لباس طلبگی نشان می دهد. (این عکس در جلد سوم و چهارم *فصلنامه فرهنگ زنجان* چاپ شده است).

مرحوم طالقانی که آن روز از طرف روزنامه *آئین اسلام* برای تهیه گزارش به زنجان آمده است در شماره ۳۸ آذرماه ۱۳۲۵ گزارش جالبی از اتفاقات و مشاهدات خویش ارائه می دهد که از هر نظر جالب و خواندنی است: «قدری از هشت گذشته بود وارد ایستگاه شدیم آقای سرهنگ



بواسحافی سه ماه پیش از ورود قوای دولتی به زنجان به سمت نمایندگی نخست‌وزیری و فرماندار نظامی مأمور زنجان بودند که از افسران رشید و عاقل و بردبار است. گویا سابقه روحانیت و تحصیلات علوم دینی دارند. پدرشان جناب شیخ احمد بواسحافی از علمایی هستند که در تهران به سر می‌برند. در محوطه ایستگاه اشخاصی از مهاجران و فداییها با خانواده و اثاثیه منزلشان (دیدیم) گفتند اینها را اینجا جمع کرده و اطرافشان نظامی است تا از تعرض مردم محفوظ باشند. بعضی از آنها را اهالی مجروح کرده بودند».

مرحوم طالقانی، آنگاه از ورود ذوالفقاری‌ها، استقبال مردم و بازدید خود از پرچم مخصوص چریکها در منزل ذوالفقاری شرحی مبسوط می‌نویسد و اضافه می‌نماید: «بعد از آنجا به ستاد رفتم پس از اندکی نشستن منظره‌ای پیش آمد که بسیار متأثرم کرد. پیرزنی ناگهان وارد مجلس شد عکسی به دست داشت پرسیدم این زن کیست؟ گفتند مادر ادوارد دکتر دندانساز ارمنی است که دموکراتها کشته بودند همه گریه کردیم تقصیرش این بوده که با ذوالفقاریها به شکار می‌رفته است و این دکتر را با حاج علی‌اکبر توفیقی و شاهرخی و چند نفر دیگر در کارخانه کبریت‌سازی تیرباران کرده بودند».<sup>۴۳</sup>

### جوانمردی یک اجنبی

قارمان بر این بود که وقایع مربوط به فروپاشی دموکراتها را در ادامه سخن پس از سقوط زنجان، تا حمله ارتش به میانه و تبریز بررسی کنیم که حاشیه رفتنها و پیرایه بستنها به مقالات قبلی قلم گردان شد و دوباره به وقایع زنجان پرداختیم چه می‌توان کرد که درک علاقه خوانندگان همشهری به هر آنچه مربوط به زنجان باشد نویسنده را اجازه نمی‌دهد که از هر نکته‌ای که در آن، سخنی از دیارمان باشد بی‌اعتنا گذرد که از هرچه بگذری سخن دوست خوش‌تر است. و حال اگر منتقدان عزیز و خوانندگان کم‌حوصله ایراد گیرند که این چنین وقایع‌نگاری چه «تحفه‌ای» است و گویند:

تا کی سخن پوچ کنی عرض به مردم      تا چند ز دریا، صدف بی‌گهر آری؟



ناچار گویم پریشان گویهای من معلول همین خاطرات پریشان است و من زلف و کاکل او را تا به یاد می‌آورم می‌نهم پریشانی بر سر پریشانی اگرچه در این پریشان گویی هم هیچ نکته‌ای بدون سند و مأخذ نیست. قبلاً خواندیم که در شب چهارشنبه سوری ۱۳۲۴ چهار نفر از همشهریان ما، آماج تهمت‌های آنچنانی شدند و اعدام ناجوانمردانه آنان موجب خشم و تأثر مردم این سامان شد. حالا پس از ۵۵ سال معلوم می‌گردد آن شب مقرر بوده پنج نفر اعدام شوند و غیر از آن چهار نفر، مرحوم حاج حسینعلی صدیقیان از رجال سرشناس و بازاریان مشهور بوده که حکم اعدامش صادر شده بود و در آخرین ساعات آن روز همت یک همشهری و جوانمردی جناب باقر اف موجب نجات وی از دژخیم مرگ شده است.<sup>۴۴</sup>

اخیراً کتاب خاطرات آقای منوچهر سعید وزیری از صاحب قلمان و رجال سیاسی و مطبوعاتی شهرمان به دستمان رسید که نقد و بررسی آن نیازمند فرصتی دیگر است ولی آن قسمت از این خاطرات که مربوط به این ماجرای قابل توجه است برای روشن کردن مداخله صریح قوای شوروی در ایجاد و حمایت همه‌جانبه فرقه دموکرات و صحنه‌گردانی علنی بعدی سندی است خدشه‌ناپذیر و بی‌تردید که راوی آن نویسنده‌ای است صاحب‌قلم با یک عمر فعالیت مطبوعاتی مزید بر آن که خود نیز در آن نامحرمان محرم بوده است.

سعید وزیری می‌نویسد: «برای اولین بار حکومت فرقه دموکرات آذربایجان اجرای حکم اعدام را برای ارباب مردم زنجان می‌دید چند نفر به نامهای حاج اکبر توفیقی شاهرخی (دادستان شهر) دکتر دندانپزشک و حاج حسینعلی صدیقیان و دو کدخدا و روستایی در لیست متهمان گرفته بودند و اتهام آن اشخاص عبارت از کمک‌رسانی به محمود ذوالفقاری و محمدخان امیرافشار جهانشاهی بوده که در باب شهر و در حوالی بیجار و گروس و همدان جنگجویان می‌جنگیدند و ملقب به دشمنی دشمنان خلق بودند».

سعید وزیری روز سه‌شنبه ۲۸ اسفندماه وقتی به خانه می‌رود پدرش راجع به شایعه اعدام آن روز با وی صحبت می‌کند و یادآوری می‌نماید که یکی از کسانی که قرار است امروز اعدام شود حاج حسینعلی صدیقیان است و خدمت حاج حسینعلی را به مردم و خانواده خود و به‌ویژه یاری





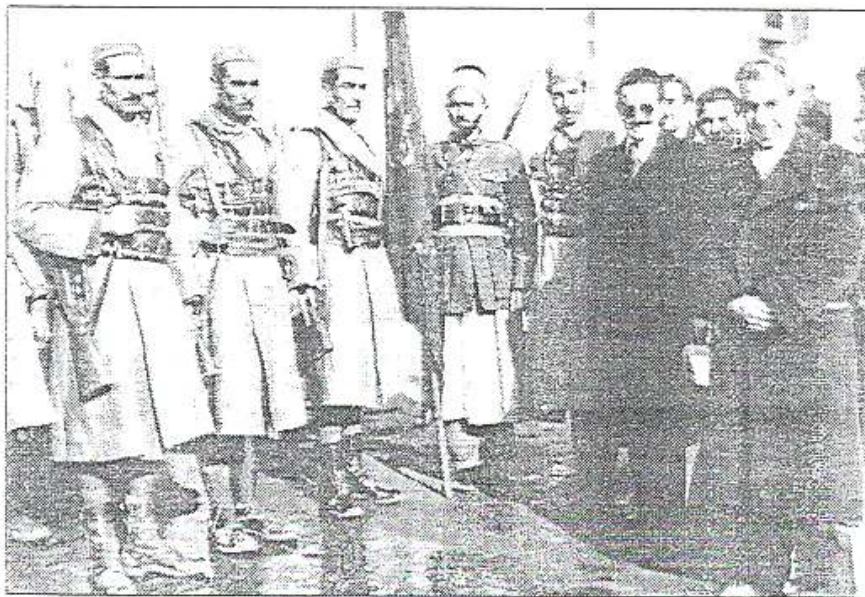
و همدردی وی را در تشییع و تدفین مادر بزرگش به سعید وزیری یادآوری می‌نماید و از وی می‌خواهد که فوراً برای نجات حاجی حسینعلی اقدام نماید.

سعید وزیری به اتاق باقراف، فرمانده روسها، می‌رود و از قضیه اعدام آن شب اطلاع می‌یابد و همچنین از اتهامهایی که برای متهمان ملحوظ بوده که در اینجا شرح آن اتهامات منظور نظر نیست و ما را از غرض اصلی که روشن ساختن چگونگی مداخله مستقیم روسها در کار فرقه و سرنوشت مردم زنجان است باز می‌دارد.

سعید وزیری از ارتباط خانوادگی اش با خانواده حاج حسینعلی و از مراتب نگرانی پدرش از اعدام وی و خدمات وی به همشهریان با باقراف سخن می‌راند و نجات وی را تقاضا می‌نماید و سرانجام به جان کلام می‌رسد: «باقراف شروع به چرخاندن دستۀ تلفن مغناطیسی کرد و زنگ طولانی زد و تلفن تبریز را گرفته بود تلفن اتاق پیشه‌وری را نیمه ترکی قفقازی و نیمه روسی حرف زد و بیش از ده دقیقه طول کشید شاید هم بیشتر بعد با عصبانیت گفت «روزی چاتمور» روزیش نمی‌رسد.

«دوباره شروع کرد به چرخاندن زنگ تلفن چیزهایی به روسی گفت و بعد از ده دقیقه توانست با دفتر ژنرال آتاکیشیاف، رئیس اداره اقلیت باکو ارتباط برقرار کند و بیش از بیست دقیقه حرف زد. من چیزی نمی‌فهمیدم ولی از قیافه اش احساس می‌کردم که تعهد و ضمانتی را بر عهده می‌گیرد. با یک کلمه باشوی اسپاسیو یعنی بسیار متشکرم که من از روسی، آن یکی و دو کلمه را یاد گرفته بودم گفتگو را قطع و در حالیکه با دستمال عرق از پیشانی خود پاک می‌کرد به من گفت: بلند شو و برو به پدرت بگو که حاج حسینعلی را نمی‌کشند. برای بقیه نمی‌دانم چه خواهند کرد».<sup>۴۵</sup>

خواننده عزیز خود درک می‌کند که این باقراف در آن لحظات آخر لااقل این جوانمردی را از زنجانیان دریغ نداشته حالا آن غائله‌آفرینی روسها که یک سال موجب وحشت و اضطراب و دربه‌دردی و نابودی هزاران خانواده شده به‌جای خود.



### به سوی آذربایجان

پس از خاتمه کار زنجان پیشروی ارتش به سوی تبریز و کردستان از مناطق غربی و شمالی زنجان آغاز شد و چریکها نیز از جاده و بیراهه و مناطق روستایی به طرف میانه به حرکت درآمدند. پیشه‌وری که اکنون به نیرنگها و خدعه‌های قوام و مظفر فیروز در سال گذشته پی برده بود اعلام کرد: «حرف آخر ما این است اولمک وار، دونمک یوخ؛ مرگ هست، بازگشت نیست» و در فاصله سقوط زنجان تا رسیدن ارتش به تبریز متینگها تشکیل و اعلامیه‌ها صادر شد و دموکراتها که از پشتیبانی فکری و عملی روسها مأیوس شده بودند سعی کردند با تشکیل سپاهی از داوطلبان به نام «سپاه بابک» به یاری فداییان و قشون قزلباش بشتابند.

در تاریخ شانزدهم آذرماه پیشروی ارتش به سوی میانه آغاز شد و مسلم بود که میانه چه از نظر سوق‌الجیشی و چه از دیدگاه مرزبندی آذربایجان برای دموکراتها جنبه‌های حیاتی دارد و بی‌مورد نبود که نیروی دفاعی دموکراتها در قلل قافلانکوه و کناره قزل اوزن سنگر گرفته بود.



نجفقلی پسیان، از پژوهشگران و نویسندگان قرن اخیر، که خود همراه نیروی ارتش با سمت خبرنگاری به زنجان آمده بود در کتاب مرگ بود، بازگشت هم بود می‌نویسد: «پانزدهم آذر شاه به زنجان می‌آید و در اتاق دوازده فرودگاه رئیس ستاد ارتش، رزم‌آرا، مأمور پیام شاه به فرماندهان نظامی می‌شود و طی امریه جنگی طرح کلی حمله به آذربایجان از طریق زنجان-کردستان-خلخال مشروحاً ابلاغ می‌گردد».<sup>۴۶</sup>

در روزهای هفده و هجده آذرماه هواپیماهای نیروی هوایی اعلامیه‌های دولت و ارتش را بر فراز تبریز فرو ریختند و روزنامه آذربایجان و رادیو تبریز همچنان مردم را به مقاومت و نبرد با نیروهای مهاجم ترغیب و تحریض می‌کرد و حتی روز نوزده آذرماه فرقه دموکرات اعلام کرد: «قصرهای کسانی را که در کاخهای خود نشسته و فرمان برادرکشی صادر می‌کنند بر سرشان ویران خواهیم ساخت».<sup>۴۷</sup>

از روزهای شانزدهم و هفدهم آذرماه مأموران نظامی و سیاسی شوروی که در خدمت فرقه دموکرات آذربایجان بودند آماده ترک ایران شدند و هم‌زمان سلاحهای سنگین خود را نظیر توپ و خمپاره‌انداز، که در اختیار قشون ملی و فداییان قرار داده بودند، پس گرفتند چنانچه در آخرین روز جنگ، جز تفنگ و مسلسل و اسلحه کمری، اسلحه دیگری در دست دموکراتها نمانده بود. گلرخان دام وفا از صید الفت چیده‌اند گردش چشمی که هوشی می‌برد جام است و بس این بود وعده‌ها و پشتگرمی‌هایی که روسها به دموکراتها داده بودند و سر بزنگاه آنان را در برابر ارتش و چریکها بدون تجهیزات جنگی رها کردند یا به امان خدا سپردند گو اینکه کمونیستهای پرورده دامن استالین چندان رابطه‌ای هم با خدا نداشتند؛ البته همان روزی که فرمانده روسی در زنجان به سران فرقه سفارش می‌کرد که: «ما می‌رویم و حفظ آزادی و حریت به دست آمده بر عهده خود شماست» تکلیف تبریز هم مشخص شده بود.

### جنگ در قافلانکوه

روز نوزده آذرماه فداییان و نیروهای تحت فرماندهی ژنرال دانشیان برای جلوگیری از پیشروی ارتش پل دختر را در مسیر راه‌آهن تبریز منهدم کردند و غلام یحیی دانشیان سرفرماندهی کل قوای



آذربایجان طی گزارشی فوری می‌نویسد: «آقای پیشه‌وری، در نتیجه زدو خورد شدیدی که از ساعت ۶/۳۰ امروز تا غروب ادامه داشته عده‌ای از نوروزآباد و کلچه و آبادی افشار که در دامنه قافلانکوه است عقب نشسته فداییان از طیاره و تانگ و توپ می‌ترسند و روحیه خود را باخته سنگرهایشان را ترک می‌کنند دشمن نیز از جناحین تجاوز می‌کند برای اجتناب از محاصره مجبور شدیم اطراف قزل اوزن را تخلیه نموده و پلهای شوسه و راه آهن واقع روی قزل اوزن را خراب و جبهه را کوتاه کنیم».<sup>۴۸</sup>

از تعداد کشته‌شدگان قافلانکوه و میانه آماری منتشر نشده و قوای نظامی با زدن پل و ترمیم جاده، میانه را پشت سر گذاشتند و یورش خود را به سمت تبریز آغاز کردند. ایران و آذربایجان در هیجان و اضطراب بی‌مانند فرو رفته بود اضطرابی توأم با انتظار. از پایان این جنگ خانگی این اضطراب و انتظار در خانواده‌های زنجان هم مشهود و محسوس بود علاوه بر آنکه تعداد کثیری از دموکراتهای شهرمان به تبریز و میانه رفته بودند تعدادی از جوانان نیز در کسوت سربازان وظیفه و قزلباش در خدمت دموکراتها بودند و با قطع مراسلات مخابراتی و پستی این اضطراب بی‌مورد نبود.

رادیو تبریز همچنان مردم را به مقاومت و پیوستن به مدافعان تحریض می‌کرد و هر لحظه از اعزام نیروهای کمکی و استقبال مردم از بسیج نیروهای مقاومت حماسه‌ها می‌ساخت در حالی که قوام هم در تهران از ایجاد محیط امن برای انتخابات آزاد سخن می‌راند و اعلام می‌کرد اعزام قوای تأمینیه به آذربایجان به هیچ‌وجه جنبه تعرض و لشکرکشی ندارد و جز رأفت و شفقت به اهالی و تأمین رفاه و آسایش مردم نظر دیگری در بین نیست<sup>۴۹</sup> و حزب توده در تهران که از دور دستی بر آتش داشت شعارش این بود: «حمله به آذربایجان حمله به مردم ایران، حمله به آزادی ایران، حمله به استقلال و حاکمیت ایران است، دشمنان آزادی تصور می‌کنند حمله به آذربایجان، به دژ دموکراسی و آزادی ایران کار ساده‌ای است و فتح نمایان در انتظار آنهاست ولی اشتباه می‌کنند آنها به زودی سزای گستاخی و ناجوانمردی خود را خواهند دید، آنها بزودی خواهند فهمید که با حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساخته‌اند بلکه گور خود را کنده‌اند زنده‌باد آذربایجان آزاد».<sup>۵۰</sup>



### حمایت رفیقان و استقامت یاران

درست در همان ساعاتی که آتش جنگ در جبهه‌ها و التهاب و رجزخوانی‌ها و حماسه‌سرایی در رادیوها و روزنامه‌ها دلها را به تپش و جانها را به هیجان افکنده بود یک مامور بلندپایه روسی از تهران وارد تبریز می‌گردد و به اعضای کمیته مرکزی فرقه اعلام می‌کند که نباید در برابر نیروی اعزامی ارتش مقاومت نمایند و رفیقهایی که چند روز پیش تجهیزات سنگین جنگی و دفاعی را از آنان گرفته بودند در آخرین روز نبرد هم، دستور تسلیم و عدم مقاومت را صادر می‌کنند و این بود وفای به عهد طراحان تجزیه آذربایجان و کاخ‌نشینان کرملین و حالا از استقامت و پایداری یاران پیشه‌وری هم نباید گذشت که روشنگر علل حوادث بعدی است.

بد نیست بدانید طبق موافقتنامه ۲۳ خردادماه تبریز بین دموکراتها و دولت مرکزی، قرار بر این بود که مجلس ملی آذربایجان به منزله انجمن ایالتی درآید و استان آذربایجان کماکان یکی از استانهای ایران باشد زیر نظر وزارت کشور و تعیین استاندار با معرفی انجمن ایالتی و به حکم وزارت کشور ایران خواهد بود. بنابراین به‌خاطر بسپارید که دکتر سلام‌الله جاوید در اولین کابینه پیشه‌وری در ۱۳۲۴ وزیر کشور و دومین فرد «حکومت ملی» بود و حاج میرزا علی شبستری ریاست انجمن ایالتی تبریز را داشت.

حال برگردیم به اوضاع ملتهب تبریز و حیرت و سرگردانی زعمای فرقه که با ابلاغ رسمی ترک مقاومت از طرف روسها و نزدیکی ساعات ورود ارتشیان به تبریز و جنب و جوش تبریزیان برای یک قیام عمومی و احیاناً تصفیه حسابهای شخصی، افق تیره و تاری را پیش رو می‌بینند و به هر سوی که می‌نگرند جز آیه یاس و شکست نمی‌شنوند. به هر جای امید بسته‌اند جز وحشت و ناامیدی دستگیری نیافته‌اند. ناچار به چالش و کنکاش در کمیته مرکزی می‌نشینند و پیشه‌وری که در مجادله‌ای لفظی تکلیف خود را با حامیان دغلكار خود روشن گردانیده بود صدارت کمیته مرکزی را به بی‌ریا وا می‌گذارد و خود به دنبال سرنوشت تیره خویش می‌رود که به آن خواهیم پرداخت.

روز بیستم آذرماه میتینگ در برابر کمیته مرکزی فرقه دموکرات تشکیل می‌شود و در آن میتینگ بی‌ریا و دکتر جاوید موافقت فرقه را با ورود ارتش اعلام می‌نمایند: «با اتکاء به حسن نیت



آقای قوام‌السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد به منظور جلوگیری از برادرکشی هنگام ورود قوای تأمینۀ دولتی به شهر تبریز، از هر نوع تظاهرات مخالفت‌آمیز خودداری شده و با کمال متانت از آنها استقبال به عمل آید.<sup>۵۱</sup>

یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد؟ دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد؟ همان روز، متن تلگرام دکتر جاوید و شبستری به شاه و قوام به نشانه تسلیم اظهار عبودیت و دستورهای صریح آنان برای مردم آذربایجان مبنی بر ترک مخاصمه و تسلیم محض انتشار یافت: «تا این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان و سایر وطن‌خواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر شود».<sup>۵۲</sup>

### سقوط تبریز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵

روز ۲۱ آذرماه درست یک سال پس از تسلط دموکراتها بر آذربایجان هم‌زمان با ورود قوای نظامی به تبریز، اغتشاش و هرج و مرج و قتل و غارت و بگیر و ببند سراسر شهر تبریز را فرا می‌گیرد. پراشوب‌تر از زنجان و وحشناک‌تر از سایر نقاط آذربایجان و کردستان. به جهت آنکه افراد مسلح دموکراتها با پیش‌بینی اسارت و شکنجه خود حاضر به تسلیم نشدند و گروهی از آنان پراکنده و بدون فرماندهی ناچار بودند اسلحه خود را بر زمین نگذارده به جنگ و گریز ادامه دهند، کینه‌ها و غرض‌ورزی‌های شخصی، تفرقه عقیده‌ای و سیاسی سال گذشته از یک سو، سخافت و فرصت‌طلبی گروهی ماجراجو که در چنین معرکه‌هایی همواره وارد میدان می‌شوند و آتش به جان خشک و تر می‌زنند، چنان صحنه‌های مغشوش و هول‌انگیزی به وجود می‌آورد که چهره واقعیت در پرده‌ای از ابهام فرو می‌رود.

بنابر آمار منتشر شده مطبوعات آن سال، در وقایع سقوط آذربایجان قریب ۱۵۰۰ نفر مقتول می‌شود و بیش از شصت‌هزار نفر از دموکراتها به آن سوی مرز می‌روند. خانه‌ها و مغازه‌های بسیاری گرفتار نهب و غارت می‌شود. بسیاری از مراکز اقتصادی و اجتماعی که در اختیار دموکراتها بود منهدم می‌شود تا آنجا که تندیس ستارخان، سردار ملی، هم از این خشم و نفرت در امان نمی‌ماند.



دادگاههای خلق‌الساعه از پس این انقلاب تشکیل می‌شود. آن عده از افسران توده‌ای که از ارتش فرار کرده و به دموکراتها پیوسته و نتوانسته بودند بگریزند اعدام می‌شوند. از اموال دولتی و موسسات اجتماعی آنچه از دستبرد دموکراتهای فراری باقی مانده بود نصیب غارتگران می‌شود. حال و هوای کردستان و مهاباد بهتر از تبریز و زنجان نبود. قاضی محمد دستگیر و محاکمه و در فروردین ۱۳۲۶ اعدام شد. ملامصطفی بارزانی به شوروی گریخت و بعدها در صحنه‌های سیاسی عراق و ایران نقشها ایفا کرد.

کمیته مرکزی حزب توده در تهران که تمام یک سال گذشته از دور دستی بر آتش داشت و به ندای «لنگش کن» اکتفا کرده بود منفعلانه منحل و امور حزب به کمیته اجرایی موقت واگذار می‌شود. حماسه‌سرایی‌های رسانه‌های دولتی از رادیو و روزنامه و اعلامیه‌ها پس از ازهم‌پاشی فرقه بلافاصله آغاز می‌شود و سیل تلگرافها و شادباشها به شاه و قوام و چریکهای درگیر ماجرا روان است. روز ۲۱ آذرماه «روز جشن نجات آذربایجان و روز ارتش» نامیده می‌شود و ارتش ایران که حدود چهار سال پیش (شهریورماه) ۱۳۲۰ با حمله متفقین ازهم‌پاشیده شده بود حیثیت و اعتباری پیدا می‌نماید و نیز تسلیم شبهه‌انگیز سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر تبریز در آذرماه ۱۳۲۴ موقتاً به بوتۀ فراموشی می‌رود<sup>۵۳</sup> و همه ساله روز نجات آذربایجان در تهران و استانها یگانهای ارتشی با تمام تجهیزات نظامی مراسم سان و رژه را معمول می‌دارند.

موقعیت بین‌المللی پس از جنگ دوم و اولتیماتوم ترومن، رئیس جمهور آمریکا، به روسیه برای تخلیه ایران از قوای شوروی و شعبده‌بازی‌های قوام در مذاکرات مسکو و نیز قول و قرارها با دموکراتها که مقدماتی بود برای نابودی فرقه، وی را به‌صورت سیاستمداری قدرتمند و پیشوای سیاسی درآورد و عاقبت هم همین نام‌آوری و قدرتمندی موجب شد که سرافرازی دولتش بیش از چند ماهی دوام نیاورد.

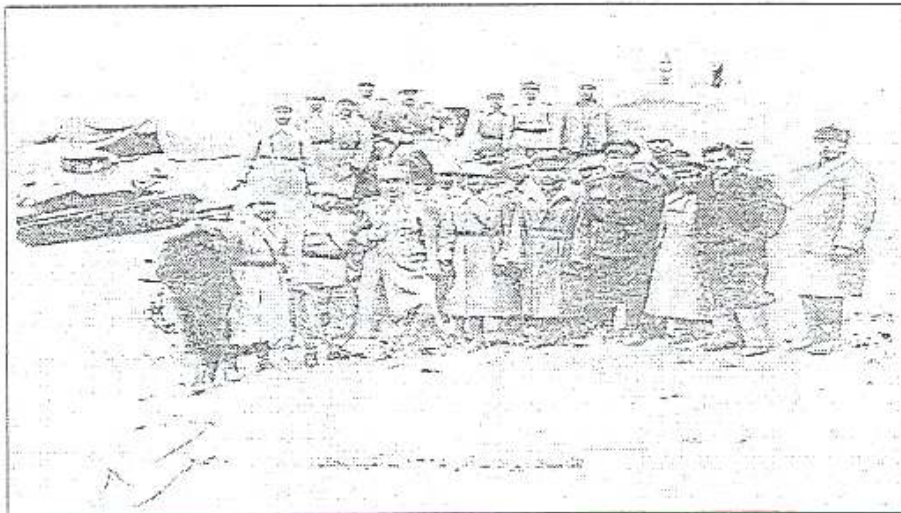
در زنجان هم آن عده از فرقه‌چی‌ها، که مجال فرار نیافته بودند، بلافاصله محاکمه و به زندانهای کوتاه و بلند مدت محکوم شدند و خوشبختانه کسی به این اتهام و وابستگی، به چوبۀ دار حلق‌آویز نشد. سرکردگان ذوالفقاری‌ها، امیر افشارها و ... بسیاری از بازیگران نظامی و سیاسی

آن سال مدال ۲۱ آذرماه را زینت‌بخش سینه خود کردند و سالها در رژه ارتش در روز نجات آذربایجان همراه نیروهای نظامی شرکت نمودند.

آن عده از دموکراتها که از زنجان به آذربایجان شوروی رفته بودند به امید روزی و روزگاری دیگر رنج غربت را بر خود هموار کردند و کم نبودند از این فراریان و غربت‌گزیدگان اجباری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی هواهای آنچنانی به سرشان زد و از ارس گذشتند و آنانی که هنوز وسوسه سیاست‌بازی در دل داشتند به رنگی دیگر و آرمانی دیگر به انتظار نشستند. غافل از اینکه جمهوری اسلامی برای این حسابها سرفصلی باز نکرده است. سرانجام این سیاست‌بازی‌ها را در سرنوشت کیانوری‌ها و طبری‌ها که خوانده‌اید؟ بگذریم از اشاره به زندگی آن عده از همشهریان که طعم تلخ فرقه‌بازی آنان را واداشت که در دیار غربت به کار و کوشش و حتی تحصیل و تحقیق پرداختند و فکر کردند:

وطن آنجاست کآزاری نباشد      کسی را با کسی کاری نباشد

اگرچه نامه‌ها و نوشته‌ها و پیامهای آنها هیچ‌گاه از یاد و خاطره ایران و زنجان خالی نیست.







## پس از ۵۵ سال

اکنون درست ۵۵ سال از این وقایع می‌گذرد. واقعه‌ای که در آن زمان و در تاریخ کشورمان چندان هم خرد و ناچیز نبود و نه تنها در ایران که حتی در محافل بین‌المللی هم دریچه‌ای به دنیای جنگ سرد و مبارزات پنهانی ابرقدرتها و پیش‌درآمدی برای جنگ بین‌المللی سوم به حساب می‌آید. واقعه‌ای که موجبات آوارگی و اسارت و نابودی قریب هفتاد هزار تن از هم‌وطنان ما را فراهم آورد. خاطرات منتشرشده بسیاری از سران حزب توده و دموکراتهای آن روز، تحلیلها و تفسیرهای رجال سیاسی و دست‌اندرکاران آن حوادث، اسناد منتشرشده از آرشیو سفارتخانه‌ها و منابع رسمی دول مختلف، بسیاری از ابهامات و تیرگیهای سیاسی آن سال را رنگ و جلای دیگر می‌دهد و این برای پژوهشگران و مورخان و نویسندگان امروز موهبتی است بزرگ تا حقایق و واقعیتها را از متون این اسناد و مدارک درک نمایند و برای نسلهای آینده یادگاری ارزشمند و مطمئن فراهم آورند.

خوشبختانه از بازیگران این صحنه‌ها عده‌ای زنده‌اند و پای صحبت آنان نشستن و از خاطرات تحریرات آنان یادداشت برداشتن و ویراستن آنها بر تصحیح و تنقیح این منابع و مآخذ یاری خواهد کرد و بر این بنده ناتوان هم فرض است که پس از این همه تطویل کلام و اطناب مقال خلاصه‌ای از این استنباط و آگاهی را حلوی پسین این سلسله مقالات بنماییم.<sup>۵۴</sup>

۱- طرح حکومت خودمختار آذربایجان: تردیدی باقی نمانده است که در طرح اولیه خودمختاری آذربایجان گردانندگان آن روز فرقه دست داشتند و نه حزب توده ایران. درست است که مردم آذربایجان در حکومت بیست ساله رضاشاه هیچ‌گونه عنایت و مرحمتی از دولت مرکزی ندیدند و درست است که تحقیرها و توهینهای نمایندگان دولت مرکزی چون مستوفی‌ها و ... بذر کینه و انتقام‌جویی را در دل‌های آذربایجانیان بارور ساخته بود و باز هم درست است که در قبال جانفشانی‌های خود در بازگرداندن مشروطه به توپ بسته‌شده هرگز به مشروطه خود نرسیده بودند و زبان حالشان بود:

بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم      یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت



با این همه، هرگز حاضر نبودند زیر برق سرنیزه یک دولت متجاوز به کشورشان و با حمایت بیگانگانی که هر لحظه از باکو به آذربایجان می‌آمدند و تحت تعلیم قرار می‌گرفتند ندای تجزیه سر دهند و در حالی که سراسر شمال در تسلط سربازان شوروی بود و مداخله علنی روسها در امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حتی در تنگنا افتادن مردم بر اثر وجود اجنبی در سرزمین خود اظهار من‌الشمس بوده، زیر لوای حکومتی بروند و در انقیاد و مشایعت گروهی درآیند که نیاتشان گسترش اعمار شوروی و مکتبشان تحقق آرمانهای مارکس و لنین و رفیق استالین باشد.

از اعترافات و ادعاهای کیانوری، تئوریسین بزرگ حزب توده ایران، به نکات جالبی بر می‌خوریم که قبلاً کمتر مطرح بوده است.<sup>۵۵</sup>

«طراح نقشه خودمختاری آذربایجان و غائله پیشه‌وری، میرجعفر باقراف، رهبر حزب کمونیست آذربایجان، بود که به‌موجب اسنادی که بعدها منتشر شد هنگامی که باقراف طرحهای خود را نزد استالین برد تا به تصویب (پرزیدیوم) برساند استالین از کشوی میز خود نسخه اصلاح‌شده همان طرح را بیرون آورد و به‌دست باقراف داد و گفت: بروید و اجرا کنید». مدعیان اصالت انقلاب آذربایجان و خودجوش بودن آن نهضت این دیده‌ها و شنیده‌ها را چگونه تلقی می‌کنند.

۲- پیشه‌وری و سرانجامش: درباره پیشه‌وری در مقالات و اظهارنظرهای ضد و نقیض در کتابها و نشریات آن روز، در خاطره‌نویسیهای سرکردگان حزب توده بعد از فروپاشی دموکراتها و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی اشارات توأم با مدح و ذم بسیار است. این سیدجعفر جوادزاده از وقتی که زادگاه خود خلخال را ترک می‌کند با اشتغال به کار معلمی فعالیت خود را در انقلاب بلشویکی روسیه آغاز می‌نماید و دامنه این فعالیت بلشویکی را به ایران هم می‌کشاند. چند سالی زندان رضاشاهی را تحمل می‌نماید و بعد از سقوط پهلوی اول و آزادی از زندان فعالیت قلمی و مرامی وی با انتشار روزنامه‌های حقیقت و آژیر از سر گرفته می‌شود. از اظهارنظرهای موافقان و مخالفان که صرف‌نظر نماییم فکر می‌کنم داوری دکتر عنایت‌الله رضا که خود از محققان و پژوهشگران تاریخ است بیشتر مقرون به صحت و امانت باشد.



دکتر رضا در مصاحبه‌ای که با مجله کیهانشان انجام می‌دهد تحت عنوان «مصاحبه با یکی از دانشمندان سرشناس کشور که عمری را در قفقاز زیسته و تجارب و تحقیقات ارزنده‌ای پیرامون مسائل مربوط به قفقاز و اران و آذربایجان دارند» چنین اظهار می‌کند: «درمورد پیشه‌وری دو گونه قضاوت ممکن است؛ یکی درباره شخص وی به‌عنوان یک انسان؛ پیشه‌وری مردی بود باسواد، مطلع، قابل توجه، ولی متأسفانه شخص آزادی نبود. خاطراتی که به قلم پیشه‌وری است از او چهره‌ای مقبول عرضه می‌کند ولی اسناد و مدارک از او چهره‌ای چنان مقبول عرضه نمی‌کند ... . پس از فتح باکو توسط بلشویکها سیدجعفر جوادزاده راه ترقی را در دستگاه بلشویک طی می‌کند و مورد اعتماد آنها قرار می‌گیرد. زمانی که علیه حکومت میرزا کوچک‌خان، کودتای بلشویکی برگزار می‌شود دولتی توسط احسان‌الله‌خان در گیلان پدید می‌آید، در این دولت پیشه‌وری سخت مورد اعتماد مقامات بلشویکی بود ... .

طبعاً پیشه‌وری از زمره کسانی بود که پس از شهریور ۱۳۲۰ نسبت به آنها نظر خاصی وجود داشت و انتخاب پیشه‌وری به‌عنوان نماینده دوره چهاردهم از تبریز همانند کسانی که از منطقه نفوذ شوروی انتخاب شده بودند خالی از ابهام نیست؛ البته رفتاری که در مجلس چهاردهم علیه پیشه‌وری شد سبب گردید که به چهره مظلوم بدل شود و به پرچمدار مبارزه‌ای سیاسی مبدل گردد. بلشویکهای شوروی نیز از این چهره به اصطلاح مظلوم درصدد بهره‌جویی بر آمدند و فرقه دموکرات را پدید آوردند».<sup>۵۶</sup>

### مرگ در غربت

به‌پایان زندگی وی هم قبلاً اشاره کرده‌ام که چگونه قلی‌اف در تبریز در پایان روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ دستور می‌دهد که «سنی گیترن سنه دیرگیت» یعنی سر همانجا نه که باده خورده‌ای.<sup>۵۷</sup> «پیشه‌وری شش ماهی در باکو بود در بیستم تیرماه ۱۳۲۶ در یک حادثه رانندگی کشته شد. این حادثه را اکثر ناظران یک حادثه عمدی می‌دانند و عقیده دارند که پیشه‌وری به دستور میرجعفر باقراف، فرد مقتدر آذربایجان شوروی و خالق فرقه دموکرات، به قتل رسید».<sup>۵۸</sup>

غربت مپسندید که افتید به زندان بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است



همان میرجعفر را عرض می‌کنم که لاف‌تل تعصب همانمی خود را با میرجعفر پیشه‌وری نگه نداشته بود.

نظری هم بنده برای پیشه‌وری دارم و اصراری ندارم که خوانندگان بپذیرند و آن اینکه این مرد به مکتبی روی آورد و به آن پایبند شد، به ایده‌ای که برای آن تلاش کرد و از پای نشست. آن مکتب، آن مرام، آن ایده، خوب بود یا بد، خدمت بود یا خیانت، درست بود یا نادرست، حق بود یا ناحق، به آن هم کاری ندارم اما در پیشرفت آن مکتب، در رسیدن به هدف آن خدمت یا خیانت در به دست آوردن نتیجه آن حق یا ناحق روراست ایستاد و کوشید و مانند بعضی از هم‌مسلمانان آن روزش تلگرام عبودیت به تهران نزد. در طی مبارزاتش هم بت عیاری نبود که هر لحظه به رنگی درآید و در تنگنای آذرماه ۱۳۲۵ هم حاضر به تسلیم نشد و در گزارشهای متعدد هم خواننده‌ایم که وی و ژنرال غلام یحییی دانشیان بر ادامه جنگ اصرار داشتند و وقتی وفای یاران و نابودی آرمان خود را نزدیک دیدند به «آنجا رفتند که آمده بودند».

### قوام السلطنه

اعجوبه غربت، ناجی آذربایجان، عامل کشتار سی، خادم سرسپرده استعمار، رجل سیاستمدار ضد خلق، در عرصه شطرنج سیاست سالهای بعد از سقوط رضاشاه دو مرد سیاست‌پیشه و در سیاست‌پرورده به نبرد پرداختند. پیشه‌وری و قوام، عاقبت کار و بار پیشه‌وری را خواندیم و دریغ است که از بررسی و شناسایی شخصیت احمد قوام چشم پوشیم و این گفتار را به پایان بریم. اگرچه چهره واقعی این رند عیار آنچنان در غبار حب و بغض و اظهار نظرها و افشاگریهای ضد و نقیض فرو رفته است که با نوشتن صدها کتاب و بررسی هزاران نوشته کسی را توان داوری راستین نخواهد بود.

«احمد قوام نوه میرزا محمد قوام‌الدوله مؤسس فراماسونری در خراسان و فرزند میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پیشکار موروثی آذربایجان و برادر میرزا حسن خان وثوق‌الدوله عامل و عاقد قرارداد اسارت آوریل ۱۹۱۹ ایران و انگلیس».<sup>۵۹</sup> «هنوز پشت لبش درست سبز نشده بود که دبیر حضور



ناصرالدین شاه شد و در زمان مظفرالدین شاه نیز وزارت وسایل را به‌عهده داشت و می‌گویند فرمان مشروطیت هم به خط اوست».<sup>۶۰</sup>

«قوام استعداد زیادی در خط داشت به‌طوری که در ۱۳۱۱ قمری مناجات منظوم حضرت علی (ع) را به خط نستعلیق عالی نوشت. پدرش آن را به ناصرالدین شاه تقدیم کرد او نیز از خط قوام خوشش آمد و او را احضار و به‌عنوان پیش‌خدمت مخصوص و لقب دبیر اعظم استخدام کرد».<sup>۶۱</sup>

یاد این بیت می‌افزیم که در دبستان سرمشق می‌دانند:

قلم گفتا که من شاه جهانم      قلمزن را به دولت می‌رسانم

### از خط و ربط تا ریاست وزرا

بنابراین می‌بینیم که اولین گامهای ترقی و دولتمردی وی از خط و ربطش آغاز می‌شود. مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه می‌روند و دوره مشروطیت می‌رسد. او که با مشروطه‌خواهان نیز سر و سری دارد منتظر می‌نشیند تا سیدضیاء الدین و رضاخان با آن کودتای کذایی زمام امور را در دست بگیرند و وقتی سیدضیاء الدین فرمان زورکی خود را از احمد شاه به استانداران ابلاغ می‌کند دو نفر تمکین نمی‌کنند مصدق السلطنه در فارس و قوام السلطنه در خراسان.

مصدق به ایلات قشقایی روی می‌کند و قوام را کلنل محمدتقی‌خان پسیان، فرمانده ژاندارمری به تهران اعزام می‌کند اما او وقتی به تهران می‌رسد که سید ضیاء الدین با توطئه رضاخان همگام دیروزش از وزارت خلع و عازم اروپا بود و احمدشاه فرمان ریاست‌الوزرای قوام را صادر می‌کند و وی از زندان به کاخ ریاست نزل اجلال می‌فرماید.

اگرچه قبل از تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی یک بار هم به مقام صدارت رسیده بود رضاخان، وزیر جنگ، که سنگهای پای‌گیر پیش روی خود را از بین می‌برد وی را به اتهام مشارکت در توطئه سوء قصد به جان حضرت اجل سردار سپه بازداشت و به اروپا تبعید می‌کند (۱۳۰۲) تا آنگاه که جنگ دوم بساط رضاخانی را درمی‌نوردد قوام زخم‌خورده و تبعیدکشیده پای در عرصه سیاست می‌نهد و با یاری یارانش در مجلس، فرمان ریاست‌الوزرای را می‌گیرد. اولین



کابینه بعد از رضاشاه را در مردادماه ۱۳۲۱ تشکیل می‌دهد. این بار قوام می‌داند که طرفش فقط محمدرضا شاه خام نیست، روسها هستند با طرفداران جنجال‌برانگیزشان (حزب توده که نظر خوشی هم به وی ندارند) آمریکاییان که تازه به هوای آسیا افتاده‌اند و وی باید با هریک بسازد و همین کار را هم می‌کند. به قول حافظ:

از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام رها      شاید از این میانه یکی کارگر شود

حکومت در آن سالهای پر آشوب واقعاً کار حضرت فیل بود ولی از این تیرهای دعا یکی هم کارگر نشد و بلوای نان هفده آذر پیش آمد. شورشیان نان‌خواه خانه قوام را آتش می‌زنند و ناچار در بهمن ماه ۱۳۲۱ بساط حکومت خود را بر می‌چینند و البته قوام کسی نبود که با این خانمانسوزی‌ها دست از طلب بردارد اما ناچار بود که چند روزی از برای مصلحت به گوشه‌ای بنشیند و دنباله کار خویش گیرد. نوشته‌اند که وزیر مختار بریتانیا از شاه خواسته بود که قوام را برکنار کند.<sup>۶۲</sup>

### آذربایجان و قوام

قوام به اصطلاح ورزشکاران مشغول گرم کردن خود بود که سال ۱۳۲۴ فرا می‌رسد. مسائل داغ و هیاهو برانگیز درخواست امتیاز استخراج نفت شمال، تعلق شوروی در بیرون بردن سپاهیان خود از ایران و مهم‌تر از همه غایله پیشه‌وری و حکومت خودمختار آذربایجان و ناتوانی حکیم‌الملک در برابر این حریفان قدر، مجلسیان و دولتمردان را وادار می‌نماید که بندهاز ماهر و متهور را وارد میدان نمایند و او کسی جز قوام خانه‌خراب نبود. این بود که قرعه فال به نام احمدخان زدند و وی را در برابر حریفانی چون استالین، مالنکف و پیشه‌وری قرار دادند. «این اشراف‌زاده ایرانی که دارای برنج‌کاریها و چایکاریهای زیاد در کنار مرز ایران با اتحاد شوروی سوسیالیستی بود بر اهمیت و سیاست دفع‌الوقت کردن در برابر شوروی (در موضوع اخذ امتیاز نفت شمال) آگاهی داشت بازی ماهرانه خود را در برابر روسها آغاز کرد؛ نخستین کنگره نویسندگان ایران را با شکوه زیادی در محوطه سفارت شوروی برگزار کرد.»<sup>۶۳</sup>



سه نفر از اعضای برجسته حزب توده را وارد کابینه خود نمود، به مسکو رفت و با استالین و سران جماهیر شوروی قولها و قرارها گذاشت. پیشه‌وری را به تهران آورد و مظفر فیروز را به تبریز برد، حیلها انگیخت و کلکها زد تا ماجرای آذربایجان را به پایان برد و روسها همچنان در انتظار انجام وعده و وعیدهای قوام بودند که مجلس روز ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ با رای اکثریت ماده واحده «کان لم یکن» مقاله‌نامه‌ها و موافقتنامه‌ها را به تصویب رساند و روسها وقتی به خود آمدند که نه آذربایجان برایشان مانده بود و نه اثری از موافقتنامه کسب امتیاز نفت شمال. قوام که چندماه پیش در رأس تجلیلها و تبریکات و مدیحه‌سرایی‌های مجلسیان و روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی بود یک‌باره از چند سو، هدف تحریکات و توطئه‌ها و حملات آشکار و پنهان شد. درباریان که هیچ‌گاه چشم دیدن قوام را نداشتند، روسها که تیرشان به سنگ خورده بود و توده‌ایها که چند ماهی زیر علمش سینه زده بودند. قوام روز ۱۸ آذر ۱۳۲۶ درست یک سال پس از درهم کوبیدن فرقه دموکرات با رأی عدم اعتماد مجلس کرسی صدارت را ترک کرد.

### آخرین تیر ترکش

پنج سال تمام نگذشته بود که نهضت ملی کردن نفت پیش آمد و مبارزات سرسختانه ملت ایران با استعمار حیل‌گر و حریف مکار در ۱۳۳۱ به اوج خود رسید و بریتانیای کبیر برای درهم شکستن نهضت از درون و بیرون به دسیسه‌ها پرداخت و توطئه‌ها چید و حیلها انگیخت. این بار اشرف و درباریان به سراغ قوام رفتند و برای چنین امر خطیری گاو نر می‌خواستند و مرد کهن. «روز ۲۶ تیرماه بنابه اصرار محمدرضا پهلوی در مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان طرفدار مصدق به زمامداری احمد قوام رأی تمایل دادند و روز بعد فرمان نخست‌وزیری به نام وی صادر شد و لقب جناب اشرف را که از وی گرفته بودند بی‌سر و صدا به وی مسترد داشتند».<sup>۶۴</sup>

قوام که قمارباز ماهری بود و از اوان جوانی وارد قمار سیاست شده بود و پاکباز هم نبود یک‌بار دیگر دست به قمار خطرناک زد و اعلامیه مشهور «کشتیان را سیاستی دگر آمد» را صادر کرد و اعلام داشت: «وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که



در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم زنند و در پایان هم اضافه کرد: «به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است.»

اما این بار طرف مقابل او نه روس بود، که با اولتیماتوم ترومن پس بزند، و نه پیشه‌ووری که به دستور قلی‌اف جانب غربت گیرد. نهضتی بود زاینده سالهای تحمل یوغ استعمار و تحقیر و ملتی بود به‌پاخاسته از شور ملی و آرمان‌رهایی از اسارتها و خفتها. وقتی روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ملت حاضر در صحنه به رهبری رهبران جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی و همه احزاب چپ و راست با هشتصد نفر کشته و زخمی در برابر گلوله‌های توپ و تانک و مسلسل نیروهای مسلح به قوام ثابت شد که سیاست کشتیبار این بار پایدار نخواهد بود پس از چهار روز راهی خانه خود شد.

غرض بیوگرافی قوام نبود ولی اشاره نکردن به حال و مال این احمدخان که جای پای او را در زنجان و آذربایجان خواندیم قصوری بود در شناساندن بازیگران صحنه‌های آن روز و در همین حد و شاید درخور حوصله خوانندگان عزیز کافی باشد و گرنه اضافه کنم که مجلس شورای دوم ملی مردادماه قیام سی تیر را «قیام مقدس ملی» و شهدای آن روز را «شهدای ملی» خواند و سیزده آبان ماه هم با تصویب ماده واحده، احمد قوام را مفسد فی‌الارض شناخت و کلیه اموال وی را مشمول قانون مصادره گردانید و البته هر دو قانون هم به امضای محمدرضا شاه رسید و از وزارت دادگستری و وزارت کشور نیز صادر شد. آخر شاه هم دل پرخونی از قوام داشت!!

بعضی وقتها هم اجرای قوانین در ایران آن روز تعذری تمام داشت. بعد از سی تیر از طرف مقامات سیاسی به قوام پیشنهاد شد که با ضمانت دولت آمریکا به هر جای دنیا که میل داشته باشد برود یا موقتاً در یکی از سفارتخانه‌ها منزل کند. قوام گفت من فرار نمی‌کنم و به سفارت بیگانه پناهنده نخواهم شد. چند روزی در منزل دکتر امینی و چند روزی هم در منزل محمد قوام بود و عاقبت به خانه خود بازگشت.<sup>۶۵</sup>

البته از محاکمه و مصادره اموالش هم خبری نشد مصدق که سپهد زاهدی نبود با وی آن کند که با مصدق کردند بین خودمان باشد: «مصدق و قوام عموزاده» هم بودند.<sup>۶۶</sup>





### پی‌نوشت‌ها

۱. تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ‌التواریخ تالیف میرزا محمدتقی سپهر کاشانی ملقب به «لسان‌الملک».
۲. خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، پژوهشی گسترده در زندگینامه علمی و سیاسی آخوند ملاقربانعلی زنجانی از رهبران نهضت مشروعه‌خواهی از ابوالفضل شکوری، ناشر اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان، چاپ اول ۱۳۷۱، چاپخانه مهر قم، که متأسفانه نویسنده محترم به جهت دسترسی نداشتن به منابع موثق در تدوین و تنظیم این کتاب از خطا و لغزش مصون نمانده است.
۳. چند تن از خبرنگاران و نویسندگان که وقایع مربوط به تشکیل و فروپاشی فرقه دموکرات زنجان را نوشته‌اند مانند گلشسته چراغ راه آینده است، نشر جامی و مرگ بود بازگشت هم بود نجفعلی پسیان، خاطرات انور خامه و ... اهل زنجان نبوده‌اند و از دور، دستی بر آتش داشته‌اند و متأسفانه یادداشت‌های آقای دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو که فعلاً در آلمان هستند و آن سال در متن ماجرا بودند به دست ما نرسیده است و فقط قسمتهایی از این خاطرات را در مجله کیهکشان دیده‌ایم.
۴. از آذرماه ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ دو گروه از همشهریان ما رو در روی هم از قیدار تا بیجار، از زنجان تا کردستان، از میانه تا خلخال به جنگ و گریز و تاخت و تاز و قلع و قمع همدیگر مشغول بودند صرف‌نظر از آرمان و انگیزه‌های هر دو طرف و بدون ابراز حب به گروهی و اظهار بغض به گروهی دیگر، هر دو گروه زنجانی بودند؛ هر دو گروه بار سنگین آن وقایع تاریخی را بر دوش کشیده‌اند اما چه کسی از این دو گروه به تقریر کلیات و جزئیات آن حوادث اقدام کرده و چه گزارش مستندی برای نسلهای بعد برای محققان فعلی به جای گذاشته‌اند؟
۵. راه‌آهن تهران- زنجان در همان سال ۱۳۲۰ به بهره‌وری رسیده بود.
۶. استوارت، ریچارد، آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس در شهریور ماه ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌نهادی، انتشارات معین، ۱۳۷۰، ص ۲۴۰-۲۳۹.
۷. واژه‌های بلدی- عدلیه- مالیه- نظمیه- طرق و شوارع- فرهنگ و اوقات و صنایع مستظرفه تا آغاز فعالیت فرهنگستان اول در ایران متداول بود و فرهنگستان اول واژه‌های شهرداری- دادگستری- دارایی- شهربانی- راه و ترابری- آموزش و پرورش- هنرهای زیبا را به جای آنها پیشنهاد کرد همچنان‌که واژه‌های راستا- پهنه- کنج- گوشه ... و صدها کلمه دیگر را در کتابهای درسی گنجانده بود.
۸. کارخانه کوچک برق در دروازه ارک، ساختمان فعلی بانک ملی قرار داشت و سالها طول کشید که با خرید چند موتور و تجهیزات دیگر توانستند به دو خیابان شهر روشنایی برسانند.
۹. آخرین روزهای رضاشاه- تهاجم روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰.
۱۰. محمدعلی فروغی ملقب به «ذکاء الملک» از رجال مشهور دوره قاجاریه و پهلوی است که قریب شش سال خانه‌نشین بود و رضاشاه به گمان اینکه متفقین به وی نظر مساعدی خواهند داشت روز پنجم شهریور از وی خواست که سمت نخست‌وزیری را بپذیرد. فروغی ۶۴ ساله همان شب هیئت وزیران را معرفی کرد. به یاد داشته باشیم استعفای رضاشاه را او نوشت. همین خانه‌نشینی که سیر حکمت در اروپا را نوشته بود پیمان متفقین را با ایران در کنفرانس تهران به مجلس برد و به تصویب رساند. از تألیفات عمده وی آداب مشروطیت، حکمت سقراط، آئین سخنوری، تاریخ ملل شرق را می‌توان نام برد.
۱۱. رضا برهانی در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد، انتشارات زمان، ۱۳۵۸. ایران دو انقلاب ناکام داشته است اولی انقلاب مشروطیت و دیگری انقلاب دموکراتیک ملیتهای ستمزده از ۱۳۲۴ تا جنبش ملی شدن نفت و نیز



- در کتاب گذشته چراغ راه آینده است از انتشارات جامی و در اکثر نوشته‌هایی که از رجال طرفدار حزب توده باقی مانده این عناوین را می‌بینیم.
۱۲. خاطرات سیاسی، فرخ معتمد السلطنه و کیانوری و ادعایش و بحران آذربایجان و آتش در آذربایجان نوشته نجفقلی پسیان و صدها اثر دیگر.
۱۳. در تصویری که از ۱۳۲۵ باقی مانده پرچم سبزی را مشاهده می‌نماییم که در قسمت راست پرچم شکل شیر و خورشید و در وسط پرچم شکل یک ذوالفقار و در کنار آن آیه شریفه «نصر من الله و فتح قریب» نقش زده‌اند و این پرچم را در جنگهای محلی افراد مسلح ذوالفقاریها با خود داشتند. حکایت این بیرق نیز از اقوال مختلف شنیدنی است که فرصتی دیگر بیاورد، الفت خلوت تری.
۱۴. روزی هم اسرای آلمانی را در اتوبوسهای در بسته و پرده کشیده دیدیم که متفقین به بهانه وجود همین چند صد خانواده آلمانی کشور ما را درهم کوبیدند «در بعضی اسناد تعداد آلمانیهای مقیم تهران را نهصد نفر قید کرده‌اند که از این عده ۲۳۰ نفر تحویل انگلیسها شد که به اهواز انتقال دادند و بقیه از راه تهران تا مرز ترکیه اسیر سربازان روس بردند». ریچارد استوارت، نک: در آخرین روزهای رضاشاه، انتشارات معین، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۰.
۱۵. مهاجران آن عده از ایرانیان بودند که اواخر دوره قاجاریه و به‌ویژه پس از استخراج معادن نفت باکو در جستجوی کار و معیشت مناسب به آذربایجان شوروی مهاجرت کردند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دولت شوروی به آنان اخطار کرد یا تبعیت شوروی را بپذیرند یا از شوروی خارج شوند.
- اکثریت این مهاجران، این تبعیت را نپذیرفتند و دوباره به کشور ایران به سامان و زندگی قبلی بازگشتند گروهی بسیاری از آنان پس از بازگشت به مشاغل و حرف مختلف روی کردند نه در بساط آشوب‌زده آن روزها به روسها پیوستند و نه در ماجرای دموکراتها تفنگ به دوش گرفتند متأسفانه تعداد قلیلی از آنان که انقلاب روسیه را هم تجربه کرده بودند و روحیه‌ای متخاصم و ایده‌های کمونیسم داشتند با القائات احزاب چپ و امید به آینده بهتر در مبارزات سیاسی این احزاب به‌ویژه دموکرات نقشهای چشمگیری داشتند و پس از فروپاشی دموکراتها بار دیگر طعم تلخ آوارگی و زندان و دربه‌دری را چشیدند.
۱۶. جامی، عبدالرحمن، گذشته چراغ راه آینده است.
۱۷. خاطرات سیاسی فرخ، معتمد السلطنه.
۱۸. گوبلز وزیر تبلیغات آلمان در جنگ بین الملل دوم.
۱۹. سالمندانی که آن روزها در بازار بودند کارمندان بازنشسته راه‌آهن، رانندگان زحمتکشی که چون من شاهد عینی بودند صداقت مرا در نقل این پاراگراف می‌پذیرند ولی نام بردن از آن محتکران و فرصت‌جویان در شأن این قلم نیست.
۲۰. جامی، گذشته چراغ راه آینده است.
۲۱. خاطرات سیاسی فرخ، ص ۶۱۵-۶۰۸. سرنوشت دردناک این پیشه‌وری بسی عبرت‌آموز و تأثر برانگیز است و نشان می‌دهد بیگانگان در هر موقع چگونه برای پیشبرد مقاصد خویش از مهره‌های ناپخته و فریب خورده استفاده می‌نمایند، در یادداشت‌های همشهری در غربت مانده خود دکتر جهانشاهلو می‌خوانیم: «پس از آنکه پیشه‌وری فهمید روسها با قوام السلطنه کنار آمده‌اند و کار او تمام است به دستور قلی‌اف قرار شد بی‌ریا را جانشین خود کند و من و او صادق پادگان به باکو برویم. من و پیشه‌وری و پادگان طبق قرار قبلی به سرکنسولگری شوروی نزد سرهنگ قلی‌اف رفتیم او در اتاق کوچکی ما را پذیرفت. پیشه‌وری که از روش ناجوانمردانه روسها برآشفته بود پرخاش کرد که «شما ما را آورده‌اید به میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی‌کند ناجوانمردانه ما را رها کردید». قلی‌اف که از جسارت پیشه‌وری سخت برآشفته بود و زبانش تپق می‌زد یک جمله بیش نگفت: «سنی گترن، سنه دیرگیت» و یک جمله



دیگر بدان افزود که ساعت هشت امروز رفیق کوزنف بیرون شهر سه راه تبریز- جلفا منتظر شماست. به پایان زندگی پیشه‌وری در جای دیگر اشاره خواهد کرد.

۲۲. کماندان روس البته روسی نبوده است بلکه از افسران مسلمان و گویا از مردم آذربایجان شوروی و مسلط به زبان ترکی بوده، آقای کاظمی کارمند بازنشسته پست و تلگراف آن روز نقل می‌کردند که اسم این کماندان بابایف و در خانه مسکونی معینی‌ها مسجد سیدلر ساکن بودند.

۲۳. گویا قرار بود که هر دو نفر را از چنارهای مقابل شهربانی حلق‌آویز نمایند. یکی بر بالای چنار می‌رود حکم دادستان اجراء می‌شود و دیگری با شکسته شدن شاخه‌ها، طناب گیر می‌کند و به زمین می‌افتد و به داخل شهربانی پناه می‌برد اما گلوله‌های فداییان آنجا به سراغش می‌آیند و ماجرا خاتمه می‌یابد.

۲۴. آقای سعید وزیری الحمدلله زنده‌اند و در کوره سیاست آبدیده و در جریان حوادث آن روزگاران صاحب اطلاعات دقیق و تجربیات گرانبها که برای تاریخ زنجان بسی ارزشمند است و اگر از انتشار و بازگویی آن اطلاعات و وقایع خودداری نمایند کم لطفی برای نسلهای بعد خواهد بود.

۲۵. در این مجلس چند تن از شاعران زنجان خوش درخشیدند. مرحوم محمدرضا روحانی با اشعار سراسر طنزش؛ مرحوم حاج کریم زعفری با تسلطی که در زبان ترکی داشت صفایی برای پیر و جوان فراهم آورد، در کنار استاد صنعتی که اشعارش بکر بود و لطیف. ادیب و فاضل بعدی دکتر حکیمیان که ذوق و ابتکار جوانی را با عمق اندیشه و ادب کلاسیک در هم آمیخت و در اشعار نغزش عرضه می‌کرد؛ حکیمه بلوری که گام در عرصه سیاست و ادب تازه نهاده بود و می‌رفت که راهی را طی کند که یک سوی آن اعتلا و ارتقای سطح علمی و ادبی وی بود و بالآخره منزلگاه آخرتش حسرت‌گه باکو که سرانجام در آذرماه بازگشت و ماندن در زادگاهش همچنان در دل پراحساسش ماند که ماند.

۲۶. خلاف فرموده سعدی که «هنرمند هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند» اینان نه تنها در تبریز قدر ندیدند بلکه چند روزی در گوشه و کنار شاهد جنگ و گریز و قتل و هرج و مرج و آشوب تبریزیان بودند چرا که راهها بسته بود و برگشتن به زنجان مشکل. وقتی هم به زنجان برگشتند مجبور بودند که سر از روزن خانه بیرون نیاورند که چماق به دستان در انتظارشان بودند.

۲۷. آرامگاه مرحوم توفیقی و مهدی قلی شاهرخی در گورستان بالاست بر سنگ مزار مرحوم توفیقی پس از درج آیه «ولاتحسبن...» چنین نوشته‌اند:

«آرامگاه رادمرد شهید حاج علی‌اکبر توفیقی این مرحوم آقاحسین زنجانی که در راه دیانت و استقلال مملکت به دست خائنین وطن عصر ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ شب چهارشنبه آخر سال به سن ۷۳ شهید گردید» و بر سنگ قبر مهدی قلی شاهرخی در جوار همان مرقد ابیات موزونی حکاکی گردیده که به مرور زمان فرسایش یافته و چندان خوانا نیست و با این بیت شروع می‌گردد.

دردا که شد به دست دموکرات فرقی سی مهدی قلی شاهرخی بی‌گنه شهید

بد نیست که اضافه کنیم خانه مسکونی مرحوم توفیقی به همت نهادهای مسئول به «موزه شهدا» اختصاص یافته و احتمالاً جسد ادوارد به رضائیه منتقل شده است درباره سرنوشت و سرانجام خانه‌های مسکونی و اقامتگاه بازیگران عرصه سیاسی و اجتماعی به بررسی جداگانه‌ای نیازمندیم اگر این آثار از آفات بولدوزرهای شهرداری در امان ماند!

۲۸. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض‌بخش، انتشارات دانشگاه مشهد.  
۲۹. جای پای خاندان ذوالفقاری را در عرصه سیاسی و اجتماعی زنجان از دوره زندیه مشاهده می‌کنیم و آن وقتی است که به هنگام تلاش کریم‌خان زند برای تثبیت حکمرانی خود (ذوالفقارخان افشار خمسه که در رزمجویی و پرخاشگری افراسیاب زمان خود بود با والجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله جم اقتدار بنای مخالفت نهاد و آغاز سرکشی

نمود ... از بلده زنجان برخاست) رستم تواریخ (محمد شاه آصف) رستم الحکما، به اهتمام محمد مشیری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم؛ همچنین برای آشنایی بیشتر می‌توانیم زندگی سیاسی و اجتماعی مرحوم اسعدالدوله ذوالفقاری را در *خاطرات معین السلطنه* (قهرمان میرزای سالور) برادرزاده ناصرالدین شاه بیابیم. این خاطرات در شش جلد به کوشش مسعود سالور- ایرج افشار در ۱۳۷۷ در موسسه انتشارات اساطیر به چاپ رسیده است؛ همچنین *خاطرات احتشام السلطنه، تاریخ مشروطه کسروی، تاریخ رجال ایران در قرن ۱۴-۱۳-۱۲*، تالیف مهدی بامداد، از انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷. منابعی است که می‌توان مورد استفاده قرار داد.

۳۰. تعقیب سربازان روسی روایتی است که در افواه منتشر شده و من در کتابی ندیده‌ام صحت روایت موکول به شاهدان عینی و صراحت گفتار آنان خواهد بود.

۳۱. جالب آنکه از این گروههای مسلح شده (البته طبق همان مآخذ) پس از سقوط زنجان و آذربایجان به‌دست دموکراتها، رهبران و افراد ایلات اوصانلو، جهانشاهلو، دارایی نه‌تنها به مقابله و مبارزه با دموکراتها اقدامی نکردند بلکه خود و یارانش در سلک قیام‌کنندگان و فداییان فرقه درآمدند و در تشکیلات و حکومت دموکراتها نقش فعالی ایفا کردند و خلاف مسلح گردانندگان آنان

از قضا سرکنگین صفرا فرود روغن بادام خشکی می‌نمود

بر دکتر جهانشاهلو که روزگاری در مکتب ارانی تلمذ کرده بود و به این قیام معتقد و مومن بود حرجی نیست. آیا فکر نمی‌کنید گرایش اوصانلوه و داراییها تا حدی هم معلول اختلافات چندین ساله با فتودالهای بزرگ خمسه بوده است؟

۳۲. برای تنظیم این موارد از منابع زیر استفاده شده است:

الف. تهاجم روس و انگلیس به ایران شهریور ماه ۱۳۲۰ از انتشارات معین نوشته ریچارد- استوارت ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

ب. سی و هفت سال نوشته احمد سمیعی انتشارات شب‌اویز

ج. روزنامه آذربایجان شماره‌های سال ۲۵

د. کیانوزی و ادعایش از انتشارات شب‌اویز- فریده خاعتبری

ج. ایران و جنگ سرد (بحران آذربایجان) لوئیست نوست- دفتر مطالعات سیاسی.

۳۳. روزنامه *ایران ما*، شماره ۴۸۴، مورخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۰.

۳۴. *گذشته چراغ راه آینده است*، جامی، انتشارات ققنوس.

۳۵. روزنامه آذربایجان و سایر روزنامه‌های دموکراتها، خرداد ۱۳۲۵.

۳۶. روزنامه آذربایجان زیر عنوان «من از زنجان خونین می‌آیم» شماره ۲۶۱، مورخ ۱۳۲۵/۹/۸.

۳۷. فرمانده روسی، نه‌تنها روسی نبود بلکه مسلمانی بود از مردم آذربایجان شوروی، میانسال و به زبان آذری یا زبان مادری خود صحبت می‌کرد و نامش حاجی‌اف بود. این جناب فرمانده در طول اقامتش در زنجان با رجال شهر از خان و حاکم و مالک و راست و چپ و مهاجر و بومی، معاشر و مأنوس بود و البته آخرین سفارشهایش هم شنیدنی بود.

۳۸. به نقل از روزنامه آذربایجان که در تبریز به دو زبان فارسی و ترکی منتشر می‌شد، شماره ۳۶۶، مورخ ۱۳۲۵/۹/۱۶.

۳۹. *گذشته چراغ راه آینده است*، ص ۴۴۹.

۴۰. انشای چنین اعلامیه‌ای با این بلاغت و سلامت از جناب اشرف که برزندگی خود را از دبیرحضور ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه شروع کرده بود قابل تأمل است و از کسی که به مهارت کامل در حسن انشاء و خط و



ربط فارسی شهرت فراوان داشت واقعاً بعید است. روایتی است که فرمان مشروطیت هم به خط و قلم وی بوده است.

۴۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران؛ محمدرضا روحانی، فرهنگنامه؛ ابوالفضل شکوری، خط سوم در انقلاب مشروطیت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان.

۴۲. زهتاب‌فرد، رحیم، *خاطرات در خاطرات*، انتشارات ولیار، چاپ اول، آذرماه ۱۳۷۳، آن طوری که از متن این کتاب استنباط می‌شود این جناب زهتاب‌فرد هم از آن آدمهایی بوده که به قول مشهور «سرش بوی قورمه‌سبزی» می‌داده است. روزگاری پای علم سید ضیاء سینه زده به چریکهای مقاومت پیوسته و از کردستان و آذربایجان سر درآورده، جمعیت نجات آذربایجان را تشکیل داده است ... ما به نوشته‌های او استناد نمی‌کنیم اما از گزارشهای مرحوم آیت‌الله طالقانی که وی از روزنامه‌آئین اسلام نقل می‌کند نمی‌توانیم بگذریم.

۴۳. *خاطرات در خاطرات*، ص ۳۳۱.

۴۴. سعید وزیری، منوچهر، جستجو در گذشته، تهران، نشر زریاب، ۱۳۷۸، سعید وزیری فرزند علینقی سعید وزیری (سعیدالسلطان) در دوره تسلط دموکراتها ظاهراً مدیریت روزنامه‌آذر را در زنجان به‌عهده داشت و در همین کتاب هم اشارتی دارد که چگونه با معرفی دکتر جهانشاهلو وی را به تبریز اعزام می‌کنند و مدیریت روزنامه‌آذر را بر عهده‌اش می‌گذارند. من نه به مدیریت روزنامه یا سردبیری یک روزنامه احاطه و تسلط داشتم و نه به زبان ترکی - آن هم زبان مورد نظر حکومتگران قفقازی. حتی یک‌بار هم یک خط نوشته بودم. مقالات و مطالب روزنامه را کسانی که به آن زبان در بادکوبه و شهرهای آذربایجان شوروی تحصیل کرده بودند می‌نوشتند و عملاً مدیر و سردبیر آن روزنامه افسر سیاسی روسها در زنجان بود (...). گویا از بستگان میر جعفر باقراف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی بود و قطعاً عضو سازمانهای سیاسی شوروی از قبیل N.K.V.D و یا K.G.B بود که توانسته بود با سمت سیاسی فرماندار از طرف روسها در زنجان حکومت کند.

۴۵. همان، ص ۵۷. به طوری که در شرح ماجرا می‌خوانید بالاخره جناب باقراف موجب نجات این همشهری ما می‌شود و البته من هم جوانمردی وی را در این مختصر ستودم. اما برای تبرئه از اتهام تمایلات روسی و ترس از چسباندن انگ و رنگ آن جوری دو کلام هم از یک روس بنویسم که آن هم، باز، از قول دیگر است. مرحوم آیت‌الله کاشانی در گزارش خود از زنجان که در کتاب *خاطرات در خاطرات* به آن اشاره کردیم می‌نویسد: «در کشتن ادوارد و شاهرخی ... یک نفر مامور روس که هفت تیر بسته بود شخصاً هر سه نفر را تیرباران کرد». ص ۳۳۱.

۴۶. نجفقلی پسیان، مرگ بود بازگشت هم بود، ص ۲۵۱.

۴۷. روزنامه‌آذربایجان، شماره ۳۶۹، مورخ ۱۳۲۵/۹/۱۹، چاپ تبریز.

۴۸. نجفقلی پسیان، مرگ بود بازگشت هم بود.

۴۹. روزنامه‌آذربایجان، شماره ۹۰۱، مورخ ۱۳۲۵/۹/۱۸ نقل از اعلامیه دولت.

۵۰. روزنامه‌بیداری ما که به جای «رهبر» ارگان حزب توده ایران منتشر می‌شد.

۵۱. روزنامه‌آذربایجان، شماره ۳۷۱، مورخ ۱۳۲۵/۹/۲۱.

۵۲. نقل از تلگرام رئیس انجمن ایالتی آذربایجان (روزنامه‌داد، شماره ۹۰۵، مورخ ۱۳۲۵/۹/۲۲).

۵۳. تسلیم سرتیپ درخشانی در ۱۳۲۴ و محاکمه و محکومیت وی در تهران و مسئله‌بخشوده شدن و آزادی‌اش و سرانجام ترور توام با اتهامات عجیب غریب پیش از انقلاب حکایتی است خواندنی و مایه عبرت که فعلاً مجال آن نیست.

۵۴. عبارت «حلوای پسیان و ملح اول» را در اشعار نظامی دیده‌ایم و لابد اشاره به یک رسم قدیم مهمان‌نوازی است که برخوان گسترده میزبان مهربان قبل از شروع به غذا خوردن نمکی از نمکدان می‌چشیدند که به اصطلاح «نمک‌گیر»



شوند و نمکدان نشکنند و در پایان «اکل و شرب» هم چشیدن حلوی شیرین لازم می‌آمد که با کام شیرین، سفره و خانه میزبان را ترک نمایند. ژله‌های لرزان و دسرهای امروزی که حلاوت آن حلواها را ندارد- اگر ادیبان نکته‌سنج بر این اشاره بنده ایرادی گیرند منت پذیرم.

۵۵. خلعت‌بری، فریده، *کیانوری و ادعاهایش*، انتشارات شباویز، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۳.

۵۶. مجله کیهانشان، شماره ۶، مهرماه ۱۳۶۹.

۵۷. فصلنامه فرهنگ زنجان، شماره دوم، انتشارات ارشاد اسلامی زنجان، ص ۱۵۳.

۵۸. *کیانوری و ادعاهایش*، ص ۳۷.

۵۹. شعبانی، علی، *هزار فامیل*، چاپ دوم، انتشارات بوعلی، ۱۳۶۶.

۶۰. همان.

۶۱. صفائی، ابراهیم، *رهبران مشروطه دوره دوم*، ص ۶۵۳.

۶۲. آوری، پیتز، *تاریخ معاصر ایران*، جلد دوم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی، ۱۳۶۸.

۶۳. همان.

۶۴. همان.

۶۵. همان.

۶۶. اینکه قوام نخواست به خارج سفر کند دلیلش تقریباً شخصی است لابد یقین داشت نه دادگستری به سراغش خواهد آمد که مفسد فی‌الارض است و نه کسی اموال او را تصاحب خواهد کرد که هنوز یارانش بر کرسیهای وزارت و وکالت تکیه داشتند به سفارتخانه‌های خارجی هم نمی‌توانست پناه برد که با هیچ‌یک صدیق و روراست نبود.

نه در مسجد دهندم ره که زندی      نه در میخانه کاین خمار، خام است

از طرفی مثل اینکه وی در مکتب تقی‌زاده هم درس نخوانده بود.